

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷: ۹۳-۱۳۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

نقش قدرت، هم‌خیال‌سازی و افراطی‌گری در خلق هویت انسانی

فاطمه شاه‌رضایی*

کیکاووس یاکیده**

چکیده

این مقاله برای پاسخ به پرسش «نقش قدرت و افراطی‌گری در خلق هویت انسانی چیست»، بر این فرضیه استوار گشته که افراطی‌گری به عنوان یکی از شیوه‌های اعمال قدرت، واکنش فرد یا افراد منقاد قدرت در جهت بازپس‌گیری هویت خویش است. در این پژوهش که با رویکرد کیفی و تکیه بر روش‌های تفسیری صورت گرفته، شخصیت و هویت انسان از منظر اندیشمندان حوزه فلسفه، سیاست، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در تطبیق با ماهیت دازاین از نگاه «هایدگر» بررسی شده و دو گونه متفاوت و هم‌زمان هویت برای هر فرد شناسایی شده است که به آنها نام «هویت موجود» (به مفهوم آنچه فرد توسط آن شناسایی و تعریف می‌گردد) و «هویت ممکن» (به مفهوم هویت تصویرشده در ذهن فرد و دیگر هویت‌های قابل تصور برای هر فرد) داده‌ایم. با بررسی دازاین که بر پایه آشکاری خودش می‌فهمد، ضرورت تطبیق هویت موجود و ممکن در زیست او مورد توجه قرار گرفته، با تمرکز بر نقش قدرت و شیوه‌های اعمال قدرت در پرتو این هدف، پروسه‌ای از اعمال قدرت برای امکان-ابزارسازی دیگران به قصد تطبیق هویت موجود و ممکن اعمال‌کننده قدرت رخ می‌نماید که آن پروسه را «هم‌خیال‌سازی» (به مفهوم روند دخالت، تغییر و تعیین آرزوها و در پی آن اهداف و خواست‌های افراد با شیوه‌های مختلف در اشکال آگاهانه و ناآگاهانه و در نظر آوردن دیگران تنها به عنوان ابزاری برای فراهم‌سازی شرایط حصول خواست‌ها، اهداف و آرزوهای خود، نهاد خود، گروه خود، جامعه خود و...) می‌نامیم.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

f.shahrezaei@yahoo.com

keikavoos.yakideh@gmail.com

** پژوهشگر فلسفه

نامیده‌ایم. منقاد «هم‌خیال‌سازی» که برای بازپس‌گیری هویت ممکن خود و به انقیاد کشاندن دیگران به واکنش‌های افراطی مبادرت می‌کند، در حوزه‌های گوناگون زیست‌دازاین پیگیری شده است تا اطراف هجوم‌برنده به هویت دازاین در زیست‌کنونی به منظور قابل محاسبه و پیش‌بینی‌پذیر کردن دازاین مشخص شده، عوارض و اسباب افراطی‌گری نمایان گردد و بستری برای چاره‌اندیشی فراهم آید.

واژه‌های کلیدی: دازاین- انسان، هویت، قدرت، هم‌خیال‌سازی و افراطی‌گری.



مقدمه

امروزه بسیار بیش از گذشته واژه‌های افراط‌گرا، تندرو، بنیادگرا و تروریست در یک آشفتگی معنایی به عنوان معرفی برای دیدگاه‌ها و شیوه‌های خواهان دگرگونی‌های سریع در نظام‌ها و ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود، از نشریه‌ها و محافل خبری به گوش و چشم می‌آید. همچنین از سوی دیگر با تعریف هم‌پوشان انقلابی‌گری مواجه هستیم. اسکاچپول^۱ در تعریفی مشابه، انقلاب‌های اجتماعی را تحولات پایه‌ای و سریع دولت و ساختارهای طبقاتی می‌داند (Skocpol, 1979: 4).

افراط‌گرایی، یکی از شیوه‌های شناخته‌شده اعمال قدرت توأم با خشونت است؛ خشونت‌تی که می‌توان تاریخ آن را «تا مرگ قابیل رصد کرد» (ر.ک: نصری، ۱۳۹۴ الف) که گاه توسط گروه‌های کوچک مخالف قدرت حاکم برای ضربه زدن به بدنه اصلی قدرت، ایجاد ناامنی، اعلام حضور یا سایر اغراض سیاسی به کار گرفته می‌شود و گاه توسط نیروهای امنیتی قدرت‌های حاکم یا کانون‌های ثروت به منظور حذف مهره‌های کلیدی مخالف یا رقیب، به عنوان مسیری کوتاه و اقدامی فوری و کم‌هزینه استفاده می‌گردد.

در حال حاضر شیوع این شیوه اعمال قدرت به‌ویژه با روش انفجار انتحاری، امنیت و در پی آن مؤلفه‌های مرتبط را در سطح جهانی متأثر ساخته است و شهروندانی از جهان‌شهر نیز که در معرض مستقیم ناامنی حاصل نیستند، مشمول احساس ناامنی شده‌اند. اگر این پدیده با تاریخ دیرینه را بیماری فرض کنیم، مبتلای خود را به وضعیت بحران رسانده و اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی را به تکاپو و چاره‌اندیشی واداشته است. هر چند به نظر می‌رسد که به دلیل اهمیت رویدادهای مرتبط اجتماعی و تأثیرات آنی آنها بر زندگی بشر، تمرکز اندیشمندان برای چاره‌جویی اغلب بر افراط‌گرایان بوده و افراطی‌گری مغفول این رویکرد است؛ آنچه در این پژوهش تلاش می‌شود مورد توجه قرار گیرد.

طرح مسئله

مقاله حاضر برای پاسخ به این سؤال که نقش قدرت و افراطی‌گری در خلق هویت

1. Theda Skocpol

انسانی چیست، بر این فرضیه تکیه می‌کند که افراطی‌گری به عنوان یکی از شیوه‌های اعمال قدرت، واکنش فرد یا افراد منقاد قدرت در جهت بازپس‌گیری هویت خویش است و در شکل مزمن خود می‌تواند هسته مرکزی برخی برساخته‌های انسانی باشد.

در این مسیر پرسش نخست این است که آیا افراطی‌گری متعلق شناسایی قرار می‌گیرد؟ زیرا بدون تعیین این امر، امکان مطالعه هدفمند درباره فرد، جامعه، قوم، نژاد، پیروان یک مذهب و آیین و... میسر نیست. به نظر می‌رسد تشخیص دقیق مرز اعتدال و افراط، شرط ضروری بررسی است و با مراجعه به فردی که افراط‌گرا خوانده می‌شود، تعیین مرز افراطی‌گری امری منطقی و مجاز نیست و نمی‌توان او را به دلیل گذشتن از حدی که به واسطه جایگاه خود او مشخص شده است، افراط‌گرا دانست. از سوی دیگر اگر پذیرفته شود که مرز اعتدال را عرف، سنت و فرهنگ هر جامعه مشخص می‌کند، تنها موضوع از فرد به جامعه موکول شده است، زیرا مجدداً واسطی لازم می‌آید که مرز اعتدال در فرهنگ‌های گوناگون را هم‌عرض کند تا ضرورت تعریف طیف افراط‌گرایی در فرهنگ‌ها منتفی شود. اگر فرض شود این حد و مرز مشخص است، باید امکانات تعریف چه، چرا و چگونه فراهم آید و باب گفت‌وگویی منطقی باز شود، به نظر می‌رسد چنین اسبابی فراهم نیامده است.

اگر در جهت ساده‌تر شدن موضوع، سخاوتمندانه از خشونت‌های گفتاری که گاه مصداق کنش است و خشونت‌های رفتاری می‌توان گذشت و حدود را محدود به کشتار افراد غیر مسلح ساخت - که اغلب سعی می‌شود اینگونه عنوان گردد - به ناچار باید مرز مسلح بودن و نبودن به گونه‌ای شفاف مشخص شود. برای گسترش افق دید و روشن شدن ابعاد مسئله و تنگناهای پیش‌رو، با استفاده از یک مثال فرضی از منظر یک فرد محکوم به افراط‌گرایی که دست به خشونت مسلحانه زده است، به موضوع نظر می‌کنیم. در صورتی که این شخص افراط‌گرا در محکمه‌ای فرضی برای دفاع از خود چنین طرح مسئله کند که: اگر فرد با سلاح سرد، فردی با سلاح گرم را به قتل برساند، یا فردی با ضربات مشت، مرگ فرد مسلح به سلاح سردی را رقم بزند، با توجه به اینکه سلاح ابزاری است در ادامه تکاملی خواست که امکان اعمال قدرت را افزایش می‌دهد و هر یک از اعضای بدن به مثابه ابزار انتقال نیرو قابل ارزیابی است، مرز مسلح بودن و نبودن به تعیین چگالی استخوان، عضله و وزن کشیده نمی‌شود؟ اگر شخص مسلح در پرتو

وحشت ایجادشده از سلاح، بدون استفاده از آن اعمال خشونت کند، یا اگر وحشت ایجادشده به واسطه یک نشان، رنگ، لباس یا به پشتوانه جمعیتی مسلح یا غیر مسلح پیدا و پنهان باشد، چه اقدامی صورت گرفته است؟

اگر فرد افراط‌گرای فرضی، در ادامه مدعی شود که امروزه دیکتاتوری اکثریت گمراه در جنگی نابرابر، امکان زندگی اصیل را در جهان سلب کرده است. روح، روان و جسم هیچ‌کس از تهاجم جنگ‌افزارهای جنگ نرم این دیکتاتوری در امان نیست. دیکتاتوری اکثریت عواید و فواید آنچه را تمدن می‌خواند، در اختیار گرفته و عوارض و عواقب آن بر دوش بی‌بهره‌گان از عواید و فواید است و خط اعتدال و افراط را بر اساس دارایی، توانایی و خواست خود تعریف می‌کند. آنان که شما افراد غیر مسلح قربانی می‌خوانید، تأمین‌کنندگان هزینه‌های این جنگ، رباط‌های کارگر بیماری هستند که با مرگ رها می‌شوند. اگر فرد افراط‌گرا، دفاعیه خود را با ارجاع به این گفته سارتر پایان دهد که معتقد بود «کشتن یک اروپایی با گلوله مانند این است که با یک تیر دو نشان بزنیم... بجا می‌ماند یک انسان مرده و یک انسان آزاد» (آرنت، ۱۳۹۴: ۳۲)، پاسخ ما به فرد افراط‌گرا چه می‌تواند باشد؟ آیا باید تعریف زندگی اصیل، تهاجم، منابع مالی، رباط و بیماری به مدعی تفهیم شود؟ یا در بن‌بست گفت‌وگویی منطقی، ناگزیر باید قوانین شتابزده سخت‌گیرانه (افراط‌گرایانه) برای ایجاد وحشت از ارتکاب افراط‌گرایی وضع شود یا جست‌وجوی روان‌شناسانه و همه‌گیر آغاز گردد؟

در این پیچیدگی توجه به یک نکته مهم است که آیا کنترل یا درمان افراط‌گرایان، درمان و کنترل پدیده افراط‌گرایی است؟ یا تمرکز بر افراط‌گرایان، بانی غفلت از افراط‌گرایی می‌گردد؟ یا به عبارت دیگر، افراط‌گرایی به مثابه شیوه‌ای انسانی که به وسیله پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت معنا می‌شود، مغفول نمی‌ماند؟ و این امر باعث تحریف پدیده‌ای پوشیده نمی‌شود؟

با توجه به صورت‌بندی اجمالی پدیده پیچیده یادشده، دو حوزه مختلف برای جست‌وجو نمایان می‌شود. در حوزه نخست، افراط‌گرا به مثابه انسان - ابژه^۱، متعلق شناسایی محقق به مثابه انسان - سوژه^۱ قرار می‌گیرد و در حوزه دوم، افراطی‌گری به

مثابه یک امکان - ابزار در ناحیه انسان سنجیده، آشکار و به فهم درمی‌آید. به دیگر سخن، در حوزه اول با بررسی یک شیوه انسانی، هدف محقق می‌شود و در حوزه دوم با بررسی انسان، یکی از امکان - ابزار زیست او یعنی افراط‌گرایی خصلت‌نمایی می‌گردد که در این مقاله رویکرد دوم را مد نظر قرار خواهیم داد.

برای بررسی افراطی‌گری، در گام نخست موضوع «انسان» و «قدرت» پیش رو است. به عبارت دیگر افراطی‌گری به عنوان شیوه‌ای از اعمال قدرت در زیست انسانی نمایان می‌گردد و صورت اولیه مسئله این پژوهش، به شکل نقش قدرت در زیست انسان آشکار می‌شود. پژوهش درباره «انسان» به عنوان هدف موقت اول، راه را برای بررسی هدف موقت دوم «نقش قدرت در ناحیه انسان» باز کرده، امکان بروز مسئله این پژوهش در شکل اصلی خود یعنی «نقش قدرت و افراطی‌گری در خلق هویت انسانی» فراهم می‌آید.

با توجه به اینکه نحوه نگرش در پژوهش حاضر به موضوع پرسش یعنی «انسان»، برای تبیین پاسخ برای مخاطب پرسش یعنی «انسان»، با تکیه بر یافته‌ها و تعاریف مارتین هایدگر^۲ از «انسان - دازاین» استوار می‌گردد، «انسان» به عنوان هستنده‌ای که اعمال قدرت می‌کند و مورد اعمال قدرت واقع می‌شود، هم‌زمان هم متغیر مستقل و هم متغیر وابسته این پژوهش است. برای دوری از پیچیدگی در یک تفکیک زمانی مجازی، انسان را در اشکال مختلف اعمال‌کننده قدرت - فرد، گروه، نهاد و... - به عنوان متغیر مستقل و در اشکال مختلفی که مورد اعمال قدرت واقع می‌شود، به عنوان متغیر وابسته شناسایی می‌کنیم.

این پژوهش با رویکرد کیفی و تکیه بر روش‌های تفسیری و بهره از منابع کتابخانه‌ای برای گردآوری اطلاعات صورت گرفته است و از آنجا که هر جست‌وجویی نیازمند هدایتی است که در دسترس باشد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۹)، از اندیشه‌ها، نظریه‌ها و یافته‌های حوزه‌های مختلف علوم انسانی (فلسفه، سیاست، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی) به عنوان آنچه هایدگر شیوه‌های غنی تعبیر انسان (همان: ۲۳) می‌خواند، وام‌دار و سپاسگذار برای راهنمایی و درستی‌سنجی این پژوهش بهره برده‌ایم.

-
1. Subject
 2. Martin Heidegger

پیشینه و ادبیات تحقیق

پیشینه درازآهنگ این پدیده مناقشه‌برانگیز علوم انسانی در حوزه قدرت، از کتاب مقدس تا مدیریت ریسک در روابط بین‌الملل، از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تا حقوق و فلسفه، از حق افلاطون^۱ و لویاتان هابز^۲ تا نظریه‌های قدرت هانا آرنست^۳ و فوکو^۴، ناخودآگاهی فروید^۵، دیگری بزرگ لکان^۶، روح جمعی یونگ^۷، همبستگی مکانیکی دورکیم^۸، همسازی میلتن روکیچ^۹، نوسازی انعکاسی گیدنز^{۱۰} و بک^{۱۱}، خشونت پنهان ژیزک^{۱۲} و کین تیزی ماکس شلر^{۱۳} و بسیاری دیگر گسترده است.

برخی از صاحب‌نظران، چرایی پدیده افراط‌گرایی را فقر اقتصادی و فرهنگی در یک قوم، نژاد، آیین و مسلک یا «فروماندگی دولت مرکزی، عقب‌ماندگی فقهی و صنعت خشونت» (ر.ک: نصری، ۱۳۹۴ ب) عنوان می‌کنند که یادآور این جمله هانا آرنست است که «هرگونه کاستی در اقتدار به معنای دعوت به خشونت‌گری است» (آرنست، ۱۳۹۴: ۱۹۳).

عبدالامیر نبوی در توضیح ویژگی‌های نسل سوم القاعده بیان می‌دارد: «ذهن آنها به شدت اسطوره‌ای و غیر تاریخی است. یعنی چندان به دنبال واقعیت‌های تاریخی نیستند و نگاه به شدت اسطوره‌ای به گذشته جهان اسلام دارند» و تأکید می‌نماید: «داعش، نماد تحولات واقعی اقتصادی و اجتماعی داخل عراق و سوریه است» (ر.ک: نبوی، ۱۳۹۳).

داوود فیرحی، یکی از عوامل اصلی افراط‌گرایی را انسدادهای سیاسی می‌داند (ر.ک: فیرحی، ۱۳۹۲) و معتقد است که داعش، بیماری ذاتی خاورمیانه است (ر.ک: فیرحی، ۱۳۹۳). اسلاوی ژیزک در کتاب «خشونت»، با اشاره به شعر «دومین ظهور» ویلیام باتلر ییتس

1. Plato
2. Thomas Hobbes
3. Hannah Arendt
4. Michel Foucault
5. Sigmund Freud
6. Jacques Lacan
7. Carl Gustav Jung
8. Emile Durkheim
9. Milton Rokeach
10. Anthony Giddens
11. Ulrich Beck
12. Slavoj Žižek
13. Max Ferdinand Scheler

- «بهترین‌ها فاقد هرگونه اعتقادی هستند و بدترین‌ها آکنده از شوری آتشین» - بیان می‌دارد که بهترین‌ها (یا همان لیبرال‌های رنگ‌پریده) قادر نیستند به طور کامل درگیر شوند و بدترین‌ها (یا به عبارتی بنیادگرایان) گرفتار خشک‌اندیشی نژادپرستانه، مذهبی و جنسیت‌گرایانه، پرشور هستند (ژیژک، ۱۳۹۶: ۹۴). هر چند در جای دیگری از کتاب خود اعتقاد راسخ بنیادگرایان را زیر سؤال برده، اظهار می‌دارد: «بنیادگرایان تروریست هم در اعماق وجودشان اعتقاد راستینی ندارند. طغیان خشونت‌بارشان برهانی است بر این ادعا. تروریسم بنیادگرایان ریشه در اعتقاد تروریست‌ها به برتری خودشان و میل به پاسداری از هویت فرهنگی - مذهبی‌شان در برابر یورش تمدن مصرف‌گرای جهانی ندارد. مشکل بنیادگرایان این نیست که آنها را پست‌تر از خودمان می‌دانیم؛ بلکه این است که آنها خودشان به طور پنهانی خویش را پست‌تر می‌دانند» (همان: ۹۵).

آمارتیا سن^۱ معتقد است که «نظریه‌های اخیر درباره برخورد تمدن‌ها به شدت متکی به به تفاوت‌های مذهبی به عنوان خصوصیت محوری فرهنگ‌های متفاوت بوده است» (سن، ۱۳۹۵: ۱۰۳) و «نیروی عقلانی سیاست غرب در درگیری با آنچه در واژگان آشفته سیاست جهانی معاصر «تروریسم اسلامی» نامیده می‌شود، به طور کامل و اساسی بر هدف کوشش برای تعریف - یا بازتعریف - اسلام تمرکز یافته است» (همان: ۴۳). او همچنین ضمن اشاره به بدرفتاری قدرت‌های غربی در خاورمیانه در دهه‌های گذشته بیان می‌دارد که «هر چند فقر و تا حدی احساس بی‌عدالتی جهانی ممکن است منجر به فوران فوری خشونت نشود، قطعاً ربط‌هایی وجود دارد که در طی دوره‌ای بلندمدت عمل می‌کند که می‌تواند تأثیر بسیار مهمی بر احتمال وقوع خشونت داشته باشد» (همان: ۲۱۵).

آلن بیرو^۲ ریشه‌های افراط‌گرایی اسلامی را هویتی، تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک می‌داند (بیرو، ۱۳۸۰: ۲۲۲). سعید عبدالملکی نیز فرد گروه داعش را دچار عقده‌های روانی می‌داند (عبدالملکی، ۱۳۹۶: ۱۶).

هر چند این نظرها صائب است، آیا ساخت جهانی تک‌فرهنگ در تعریف اعتدال و اقتصادی بی‌طبقه امکان‌پذیر است؟ در وهله نخست به نظر می‌رسد اصلاحات فرهنگی،

1. Amartya Sen
2. Alain Birou

سنتی، اقتصادی و سیاسی که منجر به افزایش آرامش روانی جامعه می‌شود، هر چند به عنوان راه‌کاری درازمدت مناسب می‌نماید، این رویکرد هم به دلیل حضور قشرهای مختلف با اقتصاد، فرهنگ و حتی دین و مذهب متفاوت گرد گروه افراطی موسوم به «داعش^۱» با چالشی جدی مواجه است.

نقشه پژوهش

از آنجا که انسان، سازنده شیوه‌های زیست خود و شیوه‌های زیست انسانی، سازنده انسان است و اسباب درک افراطی‌گری شناخت قدرت و شناخت قدرت، مستلزم شناخت کاربر قدرت یا همان انسان است، مد نظر قرار دادن چند نکته ضروری است: «پدیده‌شناسی» نه متعلق تحقیقاتش را مشخص می‌کند و نه عنوان محتوای عینی این تحقیقات را خصلت‌نمایی می‌کند. این واژه فقط از چگونگی نمایش دادن و رفتار با آنچه در این علم باید بررسی شود، خبر می‌دهد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۴۶).

«ماهیت» دازاین در اگزیزستانسش قرار دارد. بنابراین خصلت‌هایی که می‌توان از این هستنده بیرون کشید، خصوصیات «فرادستی» هستنده‌ای فرادستی که چنین و چنان «می‌نماید» نیستند، بلکه همیشه نحوه‌های ممکن هستی آن‌اند، نه چیزی بیشتر. هر چنان - هستن این هستنده نخست هستی است» (همان: ۵۸).

با این توجه، پژوهش حاضر مسیر ذیل را پشت سر خواهد گذاشت:

انسان - دازاین: شخصیت و هویت انسان از منظر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی با ماهیت «دازاین - انسان» از نگاه هایدگر بررسی و تطبیق می‌شود تا در پرتو شباهت‌های موجود این نگاه‌های متفاوت، اهمیت فردیت در ناحیه زیست دازاین آشکار شود و امکان حصر شیوه‌های انسانی ذیل یک تعریف در گام بعدی میسر گردد.

دازاین - فردیت: کندوکاو فردیت دازاین، امکان تعریف دو گونه از هویت که ما آنها را «هویت موجود» و «هویت ممکن» نامیده‌ایم، فراهم می‌آورد و سؤال فرضی «انسان‌ها با شیوه‌های گوناگون در زیست خود دل‌مشغول چه هستند» صاحب پاسخ «دل‌مشغول

1. ISIS (Islamic State of Iraq and the Levant)

تطبیق هویت موجود با هویت ممکن خود هستند» شده و شیوه‌های انسانی حصر می‌شود.
دازاین - لویاتان: قدرت به مثابه امکان - ابزار امکان‌ها در ناحیه دازاین، برای تطبیق هویت موجود با هویت ممکن در زیست او یعنی در محدودیتی نامشخص به واسطه مرگ بررسی می‌شود و با خصلت‌نمایی شتاب و اضطراب، دازاین در شکل دازاین - لویاتان به عنوان کاربر قدرت رخ می‌نماید.

دازاین - هم‌لویاتانی: با رصد نخستین شیوه اعمال قدرت دازاین در چارچوب خانواده، هویت در شرایطی نمود می‌یابد که آن را با نام «هویت موجود کمکی» مشخص و معرفی کرده‌ایم و پروسه شکل‌گیری و ساخت هویت موجود کمکی را که با هدف امکان - ابزارسازی دیگران برای تحقق تطبیق هویت موجود با هویت ممکن فرد یا افراد اعمال قدرت‌کننده صورت می‌گیرد، «هم‌خیال‌سازی» نامیده‌ایم. رصد زیست دازاین از کودکی تا نوجوانی را با اشاره‌ای گذرا نادیده گرفته، توجه را معطوف به مرحله نوجوانی به عنوان نقطه عطف هویت‌جویی و رفتارهای افراطی و انقلابی ساخته‌ایم و این امر از خانواده تا جامعه و در فرهنگ و سنت و شیوه‌های گوناگون اعمال قدرت برای هم‌خیال‌سازی در این حوزه‌ها و در سطوح مختلف پی‌گرفته خواهد شد و دازاین به عنوان کاربر قدرت، به عنوان لویاتان کوچک آشکار می‌شود.

لویاتان - دازاین: نهاد دولت به عنوان یک برساخته انسانی، در الگوی بررسی هویت موجود و ممکن دازاین قرار داده می‌شود تا امکان کندوکاو و شیوه‌های زیست دازاین در ابعاد گسترده‌تر قدرت فراهم آید. ساختار کلی این نهاد، نحوه «هم‌خیال‌سازی» در سطح کلان را برملا کرده و ضمن روشن‌تر کردن شیوه‌های «هم‌خیال‌سازی» دازاین در سطح خردتر، هم‌خیال‌سازی در سطح جهانی را در حوزه دید قرار می‌دهد.

لویاتان - هم‌لویاتانی: پس از بررسی هم‌خیال‌سازی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، هم‌خیال‌سازی در حوزه اقتصاد تعمیم‌دهنده این مبحث خواهد بود که به عنوان نمونه شرکت‌های فراملیتی مورد بررسی اجمالی واقع می‌شود.

تیمارداری بیماری: با مشخص شدن حجمه همه‌جانبه برای تسخیر هویت ممکن دازاین با عنوان هم‌خیال‌سازی، توجه به نهادهای کوچک قابل رصد که در انقیاد و انضباط حداکثری اداره می‌شود، راهنمای ما برای نمایان‌سازی عوارض هم‌خیالی

می‌گردد. در همین راستا، شرایط زیست انسان تحت هجوم امروزی بررسی و به زیست گلخانه‌ای تشبیه شده، افراطی‌گری به مثابه واکنشی از سر هویت‌جویی دازاین در زیست انسانی آشکار می‌گردد.

انسان - دازاین

شاید بتوان در نظر آورد که هویت هر فرد به منزله تعیین حدود او است. اما این مرزها از چه اهمیتی برخوردار است؟ انسان در زیست خود نیازمند طراحی سؤال‌هایی است که منجر به دریافتن یافته‌ها یا امکان‌سنجی خویش به مثابه پاسخ به آن پرسش‌ها گردد. دازاین (انسان) همیشه خودش را بر پایه یک امکان خودش که خودش باشد یا خودش نباشد می‌فهمد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۸). دازاین هستنده‌ای است که در این هستنش فهم‌کنان با این هستن رابطه دارد (همان: ۷۱). این روند فهم‌کنانی و نو به نو شدن، نیاز امکان‌سنجی خویش، بانی مراجعه مداوم به سؤال‌های هویتی «چه هستیم، که هستیم و چگونه هستیم» می‌گردد و این ارجاع مکرر در مسیر فهم و تغییر پی‌درپی و گسترش یافته‌ها، منجر به دریافت تفاوت پاسخ از سوی خود - فردی و درونی - و پاسخ دیگران - جمعی و بیرونی - با هم‌پوشانی بسیار می‌گردد.

در شکل بیرونی، پایه‌های شکل‌گیری هویت را عوامل جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل می‌دهد. اما با توجه به فرد و درون، از نگاه زیگموند فروید^۱ با «تطبیق» و «قبول» هویت مواجه می‌شویم؛ عاملی که احساسات کودک را با خودش تطبیق می‌دهد. از نگاه فروید در مرحله اول، کودک به بلع خیالی ساینرین در کالبد خود می‌پردازد. در مرحله دوم، مطلوب از دست رفته است و جایگزینی خیالی در خود و برای خویش می‌یابد. در مرحله سوم، تفکیک و تقلید خصوصیات ساینرین در دستور کار قرار می‌گیرد (اسون، ۱۳۹۴: ۴۰-۴۱).

به عبارت دیگر فهم کودک از خود در «طرح‌افکنی» یا جذب خیالی روی می‌دهد و در گام بعد، در نبود مطلوب، جانشین خیالی در «طرح‌افکنی» متجلی و در مرحله سوم، تقلید خصوصیات دیگران آغاز می‌شود. در وهله نخست، «طرح‌افکنی کودک از خود»

1. Sigmund Freud

پیش از امکان اجرا - که بیابد یا نیابد - ظهور می‌یابد. دازاین «از طریق فهمیدن به مثابه افکندن طرح خویش بر خودینه‌ترین مقصّر هستن و از طریق گفتار به مثابه خموشی تقویم می‌شود» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۳۷۷).

از نگاه یونگ^۱، اجزای تشکیل‌دهنده هویت عبارتند از: حس، تفکر، مکاشفه، احساس، من - اراده، خاطرات، تداعیات ذهنی، تأثرات، جلوه‌های ناگهانی، ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی (یونگ، ۱۳۹۴: ۱۳۶). در نگاه یونگ هم به نظر می‌رسد تداعیات ذهن و جلوه‌های ناگهانی به مثابه ارزیابی، امکان‌سنجی و فهم یا به عبارتی فهم فهمیدن، معبری به «طرح‌افکنی» بازمی‌کند. از نگاه لکان، با من آرمانی، برون‌فکنی ذهن و درونی‌سازی بیرون در حیث خیالی مواجه هستیم. من آرمانی، تصویر خودساخته از آرزومندی فرد از خود در نقطه مطلوب و رضایت خود از خود عیان می‌گردد. به باور او، حیث خیالی نحوه‌ای از وجود است (کلرو، ۱۳۹۴: ۵۱ و ۸۵). «من مطلوب، هسته اصلی حیث خیالی است. تصویری است اغراق‌آمیز که فرد از وجود خود ساخته و مبتنی بر آرزومندی اوست. ذات من مطلوب در تفاخر و بسندگی است» (مولی، ۱۳۹۳: ۱۶۹).

در این رویکرد نیز مجدداً با شباهت حیث خیالی با «طرح‌افکنی» و شباهت رضایت با قبول هویت در اندیشه فروید مواجه می‌شویم. اریک اریکسون^۲ این روند را به هشت مرحله روان - اجتماعی تقسیم می‌کند. یکی از این مراحل، «انسجام هویت در برابر سردرگمی نقش: بحران هویت» است که «خودانگاره‌مان را تشکیل می‌دهیم. یعنی ادغام عقایدمان درباره خود و درباره اینکه دیگران چه تصویری از ما دارند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۲۷۹).

در نظریه اریکسون هم خودانگاره اساس تشکیل هویت می‌گردد که تداعی‌کننده «طرح‌افکنی» دازاین برای فهم خودینه‌ترین امکان است. کارل راجرز^۳ معتقد است که خودانگاره قسمتی از میدان پدیداری است که از باورهای درباره خودمان تشکیل می‌شود و برای هر کس منحصربه‌فرد است. او معتقد به خود واقعی و خود ایده‌آلی است

1. Carl Gustav Jung
2. Erik Erikson
3. Carl Rogers

که بر امیدها و آرزوها استوار است (گنجی و گنجی، ۱۳۹۳: ۷۶۶-۷۶۷). گیدنز نیز هویت فرد را چیزی تفویض شده به او نمی‌داند؛ بلکه فرد را ناگزیر از خلق هر روزه هویت دانسته، آن را بازتابی از زندگی‌نامه پذیرفته شخص می‌داند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۱-۸۳).

آیا باید به این خلق هویت تنها به عنوان یک ضرورت روانی درونی وابسته به فهم نظر داشت، یا ریشه‌هایی بیرونی نیز بر آن متصور است؟ با توجه به وجه سلبی تعاریفی این‌چنین از هویت، به شکلی باقی‌مانده «آنچه من نیستم، من هستم» عریان می‌شود. به عبارتی آنچه من نیستم، مرزبندی توأم با نمایانگری اجتماعی و اجتماعی شدن هویت‌جو است و اجتماعی شدن با مرزهای متعدد «ما نیستم»‌های دیگر، بر اساس فردیت مفصل‌بندی و به فهم درمی‌آید.

تا این مرحله رویکرد پژوهش حاضر به انسان مشخص شد و تلاش گردید اهمیت طرح‌افکنی و رابطه آن با خلق هویت از منظر اندیشمندان متفاوت بررسی شود و هویت نه به مثابه ابزار طبقه‌بندی و شناسایی انسان، بلکه به دلیل ماهیت انسان که بر پایه خودش با هستی مرآمده دارد و «فهم هستی، خود یک تعین هستن دازاین است» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۷) و بر پایه خودش، خود را امکان‌سنجی، شناسایی و فهم می‌کند، مورد توجه قرار گیرد تا راه برای تفکیک دو گونه مرتبط و متفاوت هویت در گام بعدی هموار شود.

دازاین - فردیت

برای تقرب به ذهن و درک چالش هویت‌جو و اولویت و اهمیت فردیت، اگر به تحلیل وضعیت دوقلوهای همسان رجوع شود، مؤلفه‌ها و عوامل هویتی یکسان است و حتی نام‌ها اغلب به اشتباه خوانده می‌شود. من نیستم‌ها و من هستم‌ها و نمایانگری اجتماعی کمابیش یکسان است و پاسخ تمایزجویی برای دوقلوهای همسان در شرایط عدم تمایز به «مخلوق هویتی» در حیث خیالی و طرح‌افکنی از خودینه‌ترین امکان خود ارجاع داده می‌شود. اما در شرایطی چنین یکسان، چه میزان امکان شباهت و یکسانی «طرح‌افکنی» وجود دارد؟ اگر فرض شود هر دو برابر خواستی واحد و در یک زمان، با مقاومتی مشابه روبه‌رو شوند و تنها ابزارشان برای تغییر وضعیت، گریه کودکانه باشد، احتمال هم‌زمانی به‌کارگیری ابزار اعمال قدرت یا گریه و خستگی و ناامیدی از آن بسیار اندک است. به

همین واسطه، تغییر خواست و در پی آن طرح‌افکنی با اختلاف زمانی اتفاق می‌افتد که دلیل این اتفاق در مجموع تفاوت روحیه خواننده می‌شود؛ اما هر دو با ناکارآمدی ابزار اعمال قدرت - گریه - مواجه شده‌اند. به تعبیر هایدگر، فرادست‌بودگی در ابزار دردستی ناکارآمد اعلام حضور می‌کند (هایدگر، ۱۳۹۳: ۹۹).

با توجه به اینکه از نظر هایدگر، شناخت محصول در دست‌سازی فرادست است و رفتار پراتیکی فاقد نگرش نیست (همان: ۹۴)، اگر از دوقلوها خواسته شود دو سطل پر آب را از نقطه «الف» به نقطه «ت» برای خاموش کردن آتشی ببرند و در نقطه «ب» هم‌زمان دسته سطل‌ها از محل اتصال خارج شود، در ناکارآمدی سطل آب، در فرادست‌بودگی، امکان‌های متعددی برای طرح‌افکنی پدیدار است. عطف توجه به زمین، آب، سطل، مسیر باقی‌مانده، مسیر طی‌شده، آتش و... به تفاوت‌ها در طرح‌افکنی دامن زده، انتخاب‌های گوناگون امکان‌های متفاوت را فراچنگ می‌آورد و این امر تمام شئون زیست به مثابه فهمیدن را متأثر می‌کند و تعیین‌کننده میزان تأثیرپذیری دوقلوها از عوامل هویتی به‌ویژه مؤلفه‌های فرهنگی و به طبع آن نوع و میزان تأثیرگذاری آنها بر مؤلفه‌های فرهنگی خواهد بود. به عبارت دیگر میزان مقبولیت و عدم آن و نوع نمایانگری اجتماعی متعاقب شکل‌گیری فردیت بروز می‌یابد.

با تأکید بر پذیرفتن این نظر که یادآور قبول «هویت» فروید و رضایت «من آرمانی» لکان نیز هست، به عنوان آنچه دیگران می‌بینند، در فاصله با «آرمان من» قرار داریم. پذیرفتن چیزی به واسطه نپذیرفتن چیز یا چیزهایی که به واسطه طرح‌افکنی و فهم به کار بسته می‌شود، در حیطه آزاد گریزناپذیری از انتخاب، پذیرش را به اشکال موقتاً قطعی، قطعاً موقت و ناگزیر (تحمیل‌شده) می‌نمایاند و نقش آن در زیست هر روزه انسان، در دل مشغولی دازاین - «چیزی را تولید کردن، مواظب و مراقب چیزی بودن، به کار بردن چیزی، چیزی را ترک و به حال خود رها کردن چیزی، بر عهده گرفتن، به انجام رساندن، جویا شدن، پرس‌وجو کردن، نظر کردن، گفت‌وگو کردن، تعیین کردن» (همان: ۷۶) - با توانستن‌ها و ناتوانستن‌های پیدا و پنهان شکل می‌یابد.

این شکل‌بندی از توانستن‌ها و ناتوانستن‌های پیدا و پنهان، از سویی مقوم تفاوت تصویر فرد از خود و تصویر دیگران از فرد است و از سوی دیگر، توانستن‌ها از صافی

«پذیرفتن» اریکسون و «قبول» فروید می‌گذرد و در «من آرمانی» ساکن حیث خیالی لکان، طرح‌افکنی از خودینه‌ترین امکان‌هایدگر آشکار می‌شود و ناتوانستن‌ها اغلب به آنچه توجیه شکست می‌نامیم، در سطحی دیگر می‌مانند. از آنجایی که «من آرمانی» در حد‌اعلای خود جایی برای شکست و ناتوانی نیست، ناتوانستن‌ها در پروسه خلق هویت فردی به شکل پیروزی‌های ممکن در طرح‌افکنی از خود نقش می‌بندد. «آن چیزی که دزاین در هستن‌توانستنش هنوز آن نیست، به نحو اگزستانسیال آن هست. فقط چون هستی «آنجا» تقویمش را از طریق فهمیدن و خصلت فرافکننده آن دریافت می‌کند و چون همانی هست که می‌شود، یا نمی‌شود، می‌تواند در حال فهمیدن به خود بگوید: «بشو آنچه هستی!» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۹۵).

به این ترتیب می‌توان گفت مخلوق هویتی فرد که از نحوه‌های ممکن هستن خود به نحو اگزستانسیال در طرح‌افکنی فهم می‌شود، آزادانه به هویتی شکل می‌دهد که در «آنجا» آشکار می‌شود که می‌توانیم آن را «هویت ممکن» بنامیم. هویت ممکن با فاصله از «آرمان من» قرار می‌گیرد. هویت شکل‌دهنده آرمان من، نه مخلوق که محصول شرایط و امکانات و محیط است و حاصل زیست، توانستن‌ها و ناتوانستن‌ها، سائق‌ها و .. است و رو به گذشته دارد که می‌توانیم آن را «هویت موجود» یا «اینجا» بنامیم. «واژه Da طبق دلالت مأنوس آن، هم به «اینجا» و هم به «دور» [یا آن‌سو] ارجاع دارد» (همان: ۱۷۷) و sein به هستن.

هویت موجود به دلیل پوشیدگی برخی ناتوانستن‌ها و هر آنچه اسرار فردی می‌نامیم، امکان ایفای نقش‌های گوناگون و جعل هویت را دارد و تمایلات زیستن در حد مقدور در هویت ممکن را به نوعی به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر هویت موجود با ارسال توانستن‌ها در غالب عوامل و مؤلفه‌های کلی هویتی معنا می‌شود و ناتوانستن‌ها که در مخلوق هویتی یا هویت ممکن با تحریف و به شکل توانستن آشکار می‌گردد، بر هویت ممکن تأثیر می‌گذارد. اگر مؤلفه‌های خانواده، زبان، دین و آیین، نژاد، سرزمین، ایدئولوژی، سنت‌ها، ارزش‌ها، باورها، رفتارها و دانش و فنون در تشکیل هویت موجود

نقش دارند، مؤلفه‌های حیطة ممکن نیز در گستره موسع هستن و در تشکیل هویت ممکن نقش دارند.

به عبارتی می‌توان گفت هویت انسان از فردیت و موجودیت تا حد حیطة ممکن گسترده است و هر تغییر در حوزه ممکن و موجود، سامان‌مندی آن را به چالش می‌کشد. «ماهیت» دازاین در اگزستانسش قرار دارد. بنابراین خصلت‌هایی که می‌توان از این هستنده بیرون کشید، خصوصیات «فراذستی» هستنده‌ای فراذستی که چنین و چنان «می‌نماید» نیستند، بلکه همیشه نحوه‌های ممکن هستی آن‌اند، نه چیزی بیشتر. هر چنان - هستن این هستنده نخست هستی است. از این‌رو عنوان «دازاین» که این هستنده را با آن نشان می‌دهیم، نه بر چیستی آن مانند میز، خانه، درخت، بلکه بر هستی آن دلالت دارد» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۵۸).

به عبارتی می‌توان گفت پروسه تشکیل هویت دازاین، روند تحقق بخشیدن به آنچه محقق است می‌باشد؛ یعنی تطبیق هویت موجود با هویت ممکن. می‌توان اینگونه در نظر آورد که انسان در خود مسافری است از مبدأ موجود به مقصد ممکن موجود در طرح‌افکنی خویش.

از سوی دیگر این گستردگی در حوزه موجود و ممکن از منظری دیگر نیز اهمیت فردیت را آشکار می‌سازد. عرصه پذیرفتن‌ها و ناپذیرفتن‌های موجود و ممکن، زیست در اضطراب بحران انتخاب است و جهانیت سیال جهان، به اضطراب انتخاب دامن می‌زند. با توجه به اینکه هر انتخاب، جریان هماهنگ باورها، نگرش و رفتارها - مشابه نظریه همسازی‌شناختی میلتن روکیچ - را به چالش می‌کشد و هر توانستن - ناتوانستن، ساخت و خلق هویت موجود و ممکن را دچار دگرگونی می‌سازد و انسان - دازاین ناگزیر از ایجاد هماهنگی مجدد است، فردیت به مثابه تحدید و تعیین‌کننده دایره خواست‌ها و حذف و در علی‌السویگی قرار دادن برخی امکان‌ها، با کاهش تعدد انتخاب‌ها از اضطراب انتخاب می‌کاهد. «دازاین همواره پیشاپیش در حقیقت و ناحقیقت است. راه کشف کردن تنها در... [تشخیص از راه فهم] یعنی در متمایز ساختن این دو راه به وسیله فهم و انتخاب یکی از آن دو به دست می‌آید» (همان: ۲۸۸-۲۸۹). به عبارتی فردیت به مثابه محدودکننده دایره خواست‌هایی است که از عرصه موجود تا گستره ممکن پراکنده

شده‌اند و می‌توان این تقلیل را در ارتباط آنچه اعتدال روانی می‌نامیم، پراهمیت دانست و اختلال فردیت را از عوامل افزایش عدم اعتدال و نابسامانی‌های هر فرد شمرد. تا این مرحله تلاش شد «هویت موجود» با مؤلفه‌های جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی و «هویت ممکن» با مؤلفه‌های نحوه‌های ممکن هستن، خواست‌ها و آرمان‌ها در گستره ممکن تفکیک و شناسایی شده، ربط و نسبت آنها و چگونگی متأثر ساختن یکدیگر مشخص گردد، تا در پرتو این شناخت، هویت انسان نه به مثابه ابزار طبقه‌بندی و شناسایی، بلکه به عنوان «ابزار فهم» او یا به عبارت دقیق‌تر «فهم - ابزار» او یا دستگاهی مفهومی که انسان به واسطه آن درک خود از جهان و درک خود از خود را سامان‌بندی می‌کند و فهم حاصل را به خود به مثابه فهمنده نسبت می‌دهد و به این طریق با خود و جهان مرادده دارد، آشکار شود. از آنجایی که هر انسان می‌خواهد بشود آنچه در حوزه ممکن خود هست، «بشو آنچه هستی» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۹۵). تطبیق هویت موجود و ممکن به عنوان هدف انسان نمایان شده، چیزها، امکان‌ها، طرح‌افکنی‌ها و نحوه‌های زیست هر روزه او توسط این دستگاه مفهومی اولویت‌بندی می‌گردد. به عبارت دیگر دایره خواست‌ها به معنای همه آن چیزهایی که در ناحیه توجه قرار می‌گیرند و دایره نخواست‌ها به معنی همه آن چیزهایی که از ناحیه توجه خارج و حذف می‌شوند و دایره همه آنچه مورد بی‌توجهی و در علی‌السویگی در زیست روزمره انسان قرار می‌گیرند، در این دستگاه مفهومی یعنی «هویت موجود و ممکن» به منزله بنیان فردیت‌گزینش، ارزشیابی، تعیین و اولویت‌بندی می‌شود و در راستای تطبیق «هویت ممکن و موجود» به فهم درمی‌آید. اما تطبیق هویت موجود و ممکن یا تحقق آنچه محقق است، به معنای استفاده از امکان‌ها به مثابه ابزار شکل‌دهنده هویت، عامل وابستگی دازاین به قدرت و شیوه‌های به کارگیری آن است.

دازاین - لویاتان

گیدنز، قدرت را توانایی انسان برای مداخله و ایجاد تغییرات در جهان یا حفظ وضعیت موجود آن می‌داند (Giddens, 1984: 14). از نگاه فوکو «باید پذیرفت که قدرت دانش را تولید می‌کند... باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت

دارند» (فوکو، ۱۳۹۶: ۴۰)، به بیانی دیگر می‌توان گفت قدرت یک ابزار تولیدی است. «هستی ابزار همیشه مستلزم کلیتی ابزاری است که در آن، این ابزار همین ابزاری می‌تواند باشد که هست. ابزار ماهیتاً «چیزی از برای...» است... آلت دست‌شوندگی مقوم کلیتی از ابزار است... ما نوع هستی ابزار را که در آن خودش خودش را آشکار می‌کند، در دست‌بودگی می‌نامیم» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۹۲-۹۳).

به باور گیدنز، قدرت یک منبع نیست. منابع واسطه‌هایی هستند که از طریق آنها قدرت در زندگی روزمره به کار گرفته می‌شود (Giddens, 1984: 16). به عبارتی در دست‌سازی فرادست به منزله آشکارسازی قدرت پوشیده در امکانات و بهره‌مندی از آنها است. برای توجه به دامنه گستردگی قدرت در حوزه امکان می‌توان به قاب فناوری رجوع کرد و قدرت مسحورکننده انفجار اتمی به معنای آشکارسازی قدرت محصور در اتم را در نظر آورد. «دازاین به مثابه فهمیدن، هستی‌اش را بر امکان‌ها فرامی‌افکنند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۹۸).

با این رویکرد می‌توان گفت دازاین، هستی‌اش را بر قدرت‌ها فرامی‌افکند. به عبارت دیگر انسان با به کار بستن قدرت موجود در هر امکان به عنوان ابزار، چیزی برای... به فهمیدن جهان و خودینه‌ترین امکان خود که خودش باشد، مبادرت می‌کند. «عرصه فرافکنی»^(۱) است که بر پایه آن چیزی به مثابه چیزی فهمیدنی می‌شود» (همان: ۲۰۲).

برای تطبیق هویت ممکن به مثابه هستن - توانستن با هویت موجود به مثابه بشو آنچه هستی، به کارگیری قدرت به مثابه در دست‌سازی فرادست ضرورت می‌یابد. به بیانی دیگر تحقق آنچه محقق است، ضرورت فهم انسان است. ضرورت فهم دازاین هستنده‌ای که از خود پیش است. از این منظر هر یک از عوامل و مؤلفه‌های هویتی به عنوان انباشت قدرت در دست به مثابه امکان ابزار چیزی برای... است. «مناسبات قدرت، دانشی ممکن را موجب می‌شود و دانش، اثرهای قدرت را تداوم می‌بخشد و تقویت می‌کند. بر اساس این واقعیت - مرجع، مفهوم‌های گوناگونی پی‌ریزی شده و حوزه‌های تحلیل مجزا شده‌اند: روان، ذهنیت [سوپرژکتیویته]، شخصیت، آگاهی و...» (فوکو، ۱۳۹۶: ۴۲). به عبارتی می‌توان گفت خواست قدرت به معنای خواست هویت است و خواست

هویت، خواست فهم خود است و شیوه‌های متفاوت اعمال قدرت، شیوه‌های متفاوت هویت‌جویی است.

این امکان-ابزار یا قدرت، تابع زمان و زمینه‌ای است. «حال حاضر از آینده و بودگی خودین‌اش برمی‌جهد، تا بگذارد دازاین فقط از بیراهه آن به اگزستانس خودینه بیاید. سرچشمه «برجهیدن» حال حاضر، یعنی سقوط در گم‌شدگی، خودِ زمان‌مندی نخستینی و خودینه‌ای است که هستنِ پرتاب‌شده به سوی مرگ را ممکن می‌سازد» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۴۳۸).

در این شرایط، زیست انسان یعنی مجال فهم، به واسطه مرگ، پروسه‌ای محدود و نامشخص است. از همین‌رو شتاب‌زدگی برای دانستن معنا بدیهی است. امری که به اضطراب انتخاب در کوتاه‌ترین زمان ممکن دامن می‌زند. معنا یافتن به واسطه یافتن معنا در محدودیت نامشخص، انسان را وامی‌دارد تا به فوریت پدیده‌ها را نه تنها معنا، بلکه برای پرهیز از مرور دوباره معانی، آنها را تبدیل به «گد» کند. انسان شتاب‌زده قطعیت خواه می‌گردد. ولی در سیالیت جهان، پدیده‌ها چون واژگان «در محورهای جانشینی و هم‌نشینی» (ر.ک: Saussure, 2011) در روابط پیچیده امکان‌های چیزی برای چیزی، معنا گریزند. در این وضعیت، استفاده از ابزار قدرت برای ساخت جهانی قطعی، ثابت و قابل شناسایی - سوپژکتیو: چیزی که به اختیار سوژه است (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۹۴) - رویکرد مناسب شتاب‌زدگی است.

در این رویکرد که جایی برای ندانستن‌ها وجود ندارد، نوعی ساده‌انگاری، جهان‌بینی سیاه و سفید و رگه‌های افراط پنهان است. در این شرایط، وضعیت انسان از کاربر «امکان» به واسطه قدرت، به کاربر «قدرت» به واسطه امکان تغییر می‌کند. به عبارت دیگر «زندگی قدرت است» به «قدرت زندگی است» مبدل می‌شود (این جابه‌جایی ترسیم‌کننده‌نگاهی ایدئولوژیک است). در این تبدیل زیستن به زیسته شدن به واسطه تبدیل ابزار به هدف، لویاتان کوچک متولد می‌شود که نه در پی کشف معنای خود، بلکه در پی تغییر پیرامون برای ساخت معنایی برای خود است.

لویاتان کوچک - دازاین دارای تمامی خصایل و ویژگی‌های لویاتان بزرگ - دولت است. او نیز مدعی ضرورت تأمین امنیت، بقا، کمال و سعادت است که همانا قدرت است و اعمال قدرت برای دستیابی به قدرت در اشکال مختلف بروز می‌کند؛

«کیفرکننده، پاداش‌دهنده، اقناع‌گر» (گالبرایت)^۱، «اقتدارگر، سلطه‌طلب، قهار» (آرنت)، «ناظم، مسلط، شبان» (فوکو). اگر سیاست را علم به کارگیری قدرت بدانیم، لویاتان کوچک از آنان که اعمال قدرت او را مشروع بدانند دفاع می‌کند، سیاست‌های داخلی و خارجی، برنامه‌های کلان و دوربرد، میان‌برد و برد کوتاه دارد، متحد یا متفق، دوست یا دشمن می‌شود، در گفتمان‌های متفاوت از اقتصاد تا قانون‌گذاری می‌لغزد، روابط دیپلماتیک به معنای بیان خواست‌های خود را تعقیب می‌کند و خواهان نفوذ در پیرامون خود و تبدیل شدن به هژمون است.

در این گام تلاش شد مفصل‌بندی قدرت به فهم - ابزار انسان یا «نظام هویت موجود و ممکن» و ضرورت و نیاز به قدرت به مثابه امکان - ابزاری برای تطبیق «هویت موجود و هویت ممکن» نمایان گردد و قدرت اهمیت خود را برای در دست‌سازی فرادست در زیست‌دازاین، هستنده‌ای که هستی‌اش را بر قدرت‌ها فرامی‌افکند، آشکار کند. همچنین این روند فهم، یا به عبارتی تطبیق هویت‌ها با به کارگیری قدرت در زمان «محدود» زندگی به واسطه مرگ که قطعاً فرامی‌رسد و به دلیل نامعلومی زمان وقوع آن «نامشخص» است، به عنوان عامل شتاب‌زدگی در شیوه‌های استفاده از قدرت و شتاب‌زدگی به مثابه عامل رویکرد «سوپرکتیو» انسان به امکان‌های هر روزه خود شناسایی شد و انسان - دازاین در شکل دازاین - لویاتان یا کاربر شتاب‌زده قدرت نمایان گردید.

دازاین - هم‌لویاتانی

در این بخش، بررسی هویتی دازاین را در قلمرو عمومی در شکل «هستن - با» پی می‌گیریم. دازاین در ضرورت شتاب برای حصول معنا، در چنبر پیچیده مداوم در تغییر روابط پدیده‌ها با نخستین گریه‌ها، کاربر امکان - ابزار قدرت است. امکانی که حتی پیش از مرحله انطباق هویت از نگاه فروید و پیوند احساسات او به شخص معین آزموده می‌شود. لویاتان کوچک، اولین قدم‌ها را در عرصه کمابیش بدون تداخل خواست دیگر هم‌بودها برمی‌دارد و حکومت توتالیتر مشروع او با ابتدایی‌ترین ابزار اعمال قدرت - گریه

1. John Kenneth Galbraith

- با قدرت اداره می‌شود. اما این دولت، مستعجل است. انضباط و انقیاد برای بودن به مثابه آنچه والدین در هویت ممکن خود از فرزند خود طرح افکنده‌اند و به شکل «هویت موجود کمکی» به عنوان ابزاری برای تطبیق هویت موجود و ممکن والدین به کار گرفته می‌شود؛ زیرا والدین هر یک خود را مالکِ همسر و فرزندِ چنان می‌دانند که در هویت ممکن خود طرح افکنده‌اند و این امر باعث بروز روندی است که به تدریج قلمرو کودک را عاریتی می‌سازد و اعمال قدرت در اشکال انضباط، نمایش اقتدار، قهر و اقصای جای لبخندهای رو به آینده والدین را می‌گیرد. در ادامه والدین را با خواست مشترک واحد در نظر می‌گیریم و تلاش آنها یا دیگر اعضای خانواده را برای تبدیل یکدیگر به هویت‌های موجود کمکی که خود محل کندوکاوی دیگر است، در نظر نمی‌آوریم. مطابق باور فوکو، «هر یک از ما به عنوان کسانی تصویر می‌شویم که یاد گرفته‌ایم نظارت، سخت‌گیری و طبقه‌بندی را مسئله‌ای عادی بدانیم» (هیندس، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

این نظارت و سخت‌گیری و یا استمداد از این هویت‌های کمکی در والدینی که در تطبیق هویت موجود و ممکن خود را فرومانده می‌یابند، به نظر بیشتر به چشم می‌آید. کودک به میزان گردن نهادن در چارچوب قابل محاسبه نظم و تجهیز خود برای تطبیق با هویت ممکن والدین، مشمول کیفر و پاداش می‌شود. در پژوهش حاضر این پروسه تحمیل هویت فرد به دیگری را «هم‌خیال‌سازی» به مفهوم روند دخالت، تغییر و تعیین آرزوها و مترتب آن اهداف و خواست‌های افراد با شیوه‌های مختلف در اشکال آگاهانه و ناآگاهانه و در نظر آوردن دیگران تنها به عنوان ابزاری برای فراهم‌سازی شرایط حصول خواست‌ها، اهداف و آرزوهای خود، نهاد خود، گروه خود، جامعه خود و... می‌نامیم.

والدین به واسطه قدمت زیست خود، آشنایی و آگاهی‌های بیشتر در استفاده از امکان - ابزار قدرت، اعمال قدرت و تحمیل هویت را خیرخواهانه و مشروع می‌دانند. جان لاک کودکان را تحت سلطه قانون عقل ندانسته، آنها را فاقد عقل راهنما، خواست، اراده و آزادی می‌داند و قدرت پدر و مادر را بر فرزندان که به جای آنها بیندیشند و به جای آنها اراده کنند، وظیفه والدین می‌شمارد (لاک، ۱۳۹۲: ۱۱۸-۱۱۹).

در فرهنگ ما، موصوف و صفت «کودک بی‌خیال» می‌تواند گواه این رویکرد - آگاهانه یا ناآگاهانه - باشد. سرعت فراگیری و کثرت فراگرفتنی در زیست کودک، یا به عبارتی

سرعت در دست‌سازی آنچه برای والدین در دستی است، هویت موجود و ممکن کودک را مدام در پی هر تغییر حتی به ظاهر جزئی، دچار تغییرات بنیادی و بزرگ می‌کند. این تغییرات بنیادی و انقلابی در شکل سریع و بی‌توجه به پیرامون در هویت کودک، به تصور والدین از بی‌خیالی و بی‌هویت ممکن بودن کودک دامن می‌زند و آموزش، انقیاد، انضباط و تنبیه به مثابه نجات کودک از ندانستن لحاظ می‌شود. به باور فوکو «پرورش بدن، شناختی از فرد به دست می‌دهد؛ کارآموزی و یادگیری فنون، شیوه‌های رفتار را پدید می‌آورد و کسب مهارت‌ها با تثبیت مناسبات قدرت درهم می‌آمیزد» (فوکو، ۱۳۹۶: ۳۷۰).

از نگاه فوکو در افرادی که تحت فرآیند انضباطی قرار می‌گیرند، شناخت متغیرهای توانایی، چالاکی، مهارت و استمرار امکان‌پذیر گشته، در نتیجه ویژگی‌ها قابل تشخیص، ارزیابی و محاسبه می‌گردد (همان: ۱۸۲). به درستی شناخته شدن و قابل محاسبه بودن به نوعی قابل پیش‌بینی بودن را در خود مستتر دارد و این نکته بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا صحبت درباره انسان به منزله هستنده‌ای است که برای فهم خود و جهان طرح می‌افکند و انگیزه طرح‌افکنی و فهم او ناشناختگی است. به بیانی دیگر، خود شناخته شده در جهان شناخته شده فاقد انگیزه‌ای قدرتمند برای کشف و فهم است. در چنین شرایطی، انگیزه رفع ناشناختگی تا سطح انگیزه رفع نیاز شناخته شده تقلیل می‌یابد؛ زیرا تنها در شرایطی می‌توان انسان را قابل پیش‌بینی در نظر آورد که مبدأ به منزله هویت موجود او و مقصد به منزله هویت ممکن او، دارای تعریفی از پیش تعیین شده و ثابت باشد که به معنای برخورد سوپژکتیو با انسان است و این وضعیت قابل محاسبه بودن و هویت کمکی والدین بودن در مرحله انسجام هویت در برابر سردرگمی - تشکیل خودانگاره - اریکسون، از سوی نوجوان به چالشی جدی کشیده می‌شود. اریکسون اظهار می‌کند که «نوجوانی فاصله بین کودکی و بزرگسالی و وقفه روان‌شناختی ضروری است که فرصت و انرژی لازم را به فرد می‌دهد تا نقش‌های مختلف را ایفا کرده، با خودانگاره‌های متفاوت زندگی کند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۲۷۹).

آنچه انسجام در برابر سردرگمی یا تشکیل خودانگاره و بحران نوجوانی خوانده می‌شود، به نظر بیش از آنکه یک چالش درونی باشد، بیرونی است. هدف این انقلاب، تغییر جایگاه نوجوان از هویت مکمل تحت انقیاد به جایگاه استقلال هویتی موجود و

ممکن و انقیاد و نظم‌پذیر ساختن والدین است. عدم پذیرش والدین در تلبیس دلوایی‌های آمده از حیطة ممکن به معنای عدم پذیرش پایان تصور بی‌خیالی و هم‌خیالی کودک است و سرکوب انقلاب نوجوان و خواست به رسمیت شناخته شدن هویت ممکن او و تأیید تغییرات مداوم آن، آتش انقلاب را به تمامی مظاهر نظم می‌کشد. «کنش اساسی خشونت برای صیانت از نفس است» (آرنت، ۱۳۹۴: ۹۲).

در چنین شرایطی، نوجوان از تمامی شیوه‌های پوشیده اعمال قدرت که متحمل بوده است، برای بازپس‌گیری حیطة ممکن خود و هم‌خیال‌سازی والدین به عنوان تنها شکلی از مالک هویت خود بودن یعنی دیگران را به انقیاد کشیدن که از والدین آموخته است، به صورت عریان بهره می‌گیرد، تا نظم موجود را برهم زند. این انقلاب، خواست تغییر بنیادی و فوری در نهاد خانواده تا پذیرفته‌شدن هویت ممکن نوجوان با تصور تمامی کاستی‌ها و تغییرات مداوم آن از سوی والدین، سردرگم و بدون راه‌حل به نظر می‌رسد و پذیرش والدین به معنای قبول یک خودمختاری در خانواده و پذیرش نوجوان از نظم‌ناپذیری والدین، پروسه‌ای تدریجی است که متضمن پایان مناقشه نیست؛ بلکه آغاز پروسه هم‌خیال‌سازی دوسویه‌ای است که قدرت اقتناعی و در حد ممکن دیپلماسی در دستور کار قرار می‌گیرد و استفاده از قدرت فرهنگ و سنت از سوی والدین برای «هم‌خیال‌سازی» نوجوان، به این جدال سمت و سوی اجتماعی- فرهنگی می‌دهد.

فرهنگ، گنجینه آفرینندگی بشر است (کلاکن و کلی، ۱۹۴۶، به نقل از آشوری، ۱۳۹۳: ۴۹). هایک^۱ «سنت را که بین گزینه و عقل قرار دارد، مهم‌ترین منشأ ارزش‌های انسانی تلقی می‌نماید. سنت‌ها در قالب فرهنگ وجود دارند. به سخن دیگر فرهنگ، مجموعه‌ای از سنت‌های کم و بیش هماهنگ و منسجم است. هایک می‌گوید: فرهنگ نه طبیعی است و نه مصنوعی. نه به صورت «ژنتیک» انتقال می‌یابد و نه به صورت عقلانی ایجاد می‌شود. فرهنگ عبارت است از: انتقال قواعد رفتاری تعلیم داده شده‌ای که هیچ‌گاه اختراع نشده‌اند و کارکرد آنها معمولاً برای افرادی که از آنها تبعیت می‌کنند ناشناخته است... به عقیده هایک، سنت یعنی آداب و رسوم و قواعد رفتاری تقلیدشده، بر عقل تقدم تاریخی و منطقی دارد» (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۳۴).

1. Friedrich Hayek

به تعبیری می‌توان گفت که فرهنگ با تقدم تاریخی، اعمال قدرت در گذشتگان به امید پیگیری هویت‌های ممکن - خیال - به صورت هم‌خیالی توسط آیندگان است؛ میراثی قدرتمند که حسن را در قبال قبول قبح عرضه می‌کند. اما این گنجینه آفرینندگی که بر عقل تقدم تاریخی دارد، در مقابل هر نوآوری و آفرینندگی به مثابه تغییر در خیال، با قدرت می‌ایستد. به عنوان مثال این ایستادگی می‌تواند به باور نیاکانی سکون زمین مطابق با نظریه بطلمیوس و عبارت‌های «خورشید طلوع کرد» یا «خورشید غروب کرد» به جای عبارت صحیح «زمین خورشید را طلوعانید» اشاره کرد که امروزه همچنان به کار گرفته می‌شود.

به عبارتی بخشی از فرهنگ، همچون نرم‌افزاری است محترم شمرده شده که ارتباط عقلانی خود را با سخت‌افزارهای مرتبط با خود در طول زمان از دست داده است. استفاده والدین از این ابزار اعمال قدرت برای نفوذ و هم‌خیال‌سازی نوجوان، یا به تعبیر دیگر این رویکرد محافظه‌کارانه در مواجهه با انقلاب یا بازپس‌گیری تمامیت خود توسط نوجوان، به شکل تقابل فرهنگی در برابر خلق هویت ممکن نوجوان بروز می‌کند و این امر غالباً نوجوان را جذب خرده‌فرهنگ‌های هم‌سو با مشخصه بارز نظم‌ستیزی می‌کند که در آن پذیرفته و به رسمیت شناخته شود. عموماً در مقطع این انقلاب‌ها، والدین مطابق با نظر اریکسون در دوره «زاینده‌گی در برابر رکود» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۲۸۱) هستند؛ یعنی گرایش فعالانه به آموزش نسل بعدی دارند. اما آموزش‌ها به معنای راه‌کارها و روش‌های اندیشه‌ورزی و عمل، اغلب به صورت تعریف هدف اندیشه‌ورزی و عملکرد سویه تبلیغاتی دارند و به نوعی اعمال قدرتی انضباطی در جهت هم‌خیال‌سازی از سوی نوجوان قلمداد شده، آتش انقلاب در شکل آموزش‌ستیزی جلوه‌گر می‌شود. این وضعیت، امکان گروه‌سازی و تقویت خرده‌فرهنگ در تقابل با فرهنگ مسلط را فراهم می‌آورد و این تقابل به شکل تأکید نوجوانان در به کارگیری نشانه‌ها و روش‌های فرهنگ دیگر دیده می‌شود. این گروه‌های نوجوان در راه دستیابی به استقلال هویتی، تمامی ویژگی‌های بارز انقلابی‌گری را در خود دارند، مانند صمیمیت‌ها و خشونت‌ها، قطعیت‌خواهی، ساده‌انگاری، جهان‌بینی سیاه و سفید، کم‌خرد پنداشتن مخالفان، سازندگی‌ها و ویرانگری‌های کم‌اندیشه و مانند هر خرده‌فرهنگ و جریان انقلابی، هویت

بصری در آنها از اهمیت ویژه‌ای در حد قداست برخوردار است و ارائه زیبایی‌شناسی متفاوت با عرف و اجتماع به منزله به چالش کشیدن تمامی منابع هنجارگذار اجتماعی - حقوق، اخلاق، دین و مذهب، آداب و رسوم، عرف و عادت، زیبایی‌شناسی و مصلحت‌اندیشی - است.

با افزایش میزان استقلال به معنای به رسمیت شناخته شدن نسبی در خانواده و به موازات آن، جایگاه نوجوان در گروه انقلابی خود، اعتدال روانی و احساس امنیت روانی افزایش می‌یابد و تطبیق هویت موجود و ممکن یا تحقق آنچه محقق است، رفته‌رفته در اولویت قرار می‌گیرد؛ امری که نیازمندی به امکان - ابزار قدرت پنهان و آشکار فرهنگ، جامعه و خانواده را آشکارتر می‌کند و گرایش‌های محافظه‌کارانه به تدریج جای انقلابی‌گری را می‌گیرد. اگر در قدم‌های اولیه برای تطبیق هویت موجود و ممکن به دلیل فاصله بسیار یا نبود شرایط مناسب برای بهره‌گیری از قدرت، سرخوردگی و احساس تطبیق‌ناپذیری عارض شود، انقلابی‌گری مزمن می‌گردد یا به روایت اریکسون، «سردرگمی نقش زمانی است که فرد از جایگاه خود در جامعه مطمئن نیست و نمی‌تواند نقش مشخصی را انتخاب کند و به این ترتیب سایکوسوسیال موراتوریوم^۱ را تا زمانی نامحدود تمدید می‌کند» (گنجی و گنجی، ۱۳۹۳: ۳۵۰).

به عبارتی می‌توان گفت که نوجوان اگر موفق شود نقشی مورد پذیرش جامعه را برگزیند و انقلابی‌گری مزمن نشود، سهم عمده‌ای از حق خلق آزادانه هویت ممکن خود را به خانواده و فرهنگ عامه واگذار کرده است. «فاصله‌مندی، میان‌مایگی و هم‌سطح‌سازی به مثابه شیوه‌های هستن کسان، مقوم چیزی هستند که ما آن را عمومیت (یا قلمرو عمومی) می‌نامیم. قلمرو عمومی هر شیوه تعبیر از جهان و دازاین را کنترل می‌کند و همیشه حق دارد... عمومیت همه چیز را تاریک می‌کند و آنچه را بدین‌گونه پوشانده شده، به عنوان چیزی آشنا و در دسترس‌پذیر برای همگان قلمداد می‌کند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۷۰-۱۷۱).

به عبارتی پاسخ منفی فرهنگ و سنت به خلق هویت ممکن با ویژگی‌های جدید در چارچوب خود، اولین و عمده‌ترین «هم‌خیال‌سازی» را در پرتو خواست قدرت هویت‌جوی

1. Psychosocial moratorium

جدید رقم می‌زند. ولی این سطح از هم‌خیالی تنها برای حضور در جامعه کافی است و بهره‌مندی از امکانات ویژه قدرت نیاز به تأییدهای دیگر دارد. هر چند از سوی فرد با ورود به جامعه و نیاز به قدرت برای تحقق تطبیق در جهان سیال پدیده‌ها، در تداخل خواست‌های قدرت دیگر همبودگی‌های قطعیت‌خواه قرار می‌گیرد، از دیگر سو هم‌خیالی ایجادشده در سطوح اولیه، امکان اشتراک با دیگران و استفاده مشترک از قدرت را فراهم می‌آورد.

به نظر آرنت، «قدرت قابلیت‌های انسانی نه تنها برای عمل، بلکه برای اتفاق و اشتراک در آن است» (آرنت، ۱۳۹۴: ۷۰) و اقدام مشترک، نیازمند هدفی مشترک و در پی آن هم‌خیالی در سطح دیگری است. «فاصله‌مندی متعلق به باهم - هستن متضمن آن است که دازاین به مثابه با یکدیگر - هستن هر روزه در انقیاد دیگران قرار داشته باشد. او خودش نیست. دیگران هستی‌اش را از او ربوده‌اند. دیگران به دلخواه خود امکان‌های هستی هر روزه دازاین را در اختیار گرفته‌اند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۶۹). از سوی دیگر در شتاب‌زدگی خاص محدودیت نامشخص زیست در جهان سیال، در فراگیری و کاربست استراتژی قدرت (Foucault, 1987: 130)، تغییر مداوم هویت موجود و هویت ممکن دائم در معرض تهاجم هم‌خیال‌سازی، اضطراب انتخاب، تخمین و تشخیص میزان موفقیت در تحقق تطبیق موجود و ممکن، وابستگی دیگری را به دیگران رقم می‌زند.

از نظر لکان، انسان نیازمند به رسمیت شناخته شدن از سوی دیگران است (هومر، ۱۳۸۸: ۴۵). اگر به رسمیت شناخته شدن را با مسامحه دیده شدن به معنای تحسین شدن بپذیریم، هر یک از افراد دیگر همچون آینه‌ای می‌توانند منعکس‌کننده وضعیت تطبیق هویت موجود و ممکن فرد باشند، امکان نوعی از آیینگی^(۳) که در سایر امکان‌ها یافت نمی‌شود. این آینه‌های نامی، انسان - آینه‌ها، با توجه و تحسین باعث افزایش میزان امید در فرد پیگیر تطبیق می‌شوند، اما آنها معطوف هویت ممکن خود تنها شباهت‌های با هویت خود را می‌توانند مورد توجه قرار دهند یا تحسین کنند، زیرا فهم آنچه در سیر تطبیق هویتی آنها در ناحیه توجه نیست، برای آنها فاقد ضرورت و دشوار است و این امر با توجه به نیازهای زیستی اولیه دازاین، بانی هم‌خیال‌سازی در سطحی عمیق‌تر می‌شود. این همه پراکندگی هویت ممکن دازاین در کسان، به شباهت‌های روزافزون هویت فرد منجر می‌شود و با سرکوب فردیت به منزله ویژگی‌های منحصر به فرد

به مثابه امکان - ابزار رسیدن به هدفی منحصر به فرد که در پرتو آن فرد خود را از دیگران متمایز می‌کند و فهم خود را به آنچه متمایز شده نسبت می‌دهد، مرزهای هویتی را نامشخص، عمومی و همگانی می‌سازد.

«خواستنی» آرام‌شده تحت هدایت کسان بر خاموشی گرفتن هستن به‌سوی هستن^۱ توانستن دلالت نمی‌کند، بلکه صرفاً تغییر وجه آن است. در این صورت هستن به سوی امکان‌ها غالباً خود را به مثابه آرزو کردن صرف نشان می‌دهد. دازاین در آرزو هستی‌اش را بر امکان‌هایی فرامی‌فکند که نه فقط در دلمشغولی دست‌نیافته می‌ماند، بلکه تحقق آنها حتی متصور و مورد انتظار هم نیست. برعکس غلبه فراپیش - خود - هستن در وجه آرزوی صرف عدم فهم امکان‌های واقعی را به همراه می‌آورد» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۵۶-۲۵۷).

به عبارت دیگر می‌توان گفت این روند هم‌خیال‌سازی که از ابتدایی‌ترین روزهای زندگی آغاز می‌گردد، در تمامی ابعاد زیست اجتماعی دازاین گسترش می‌یابد. هویت ممکن مخلوق، بدل به هویت ممکن عاریتی و نیاز به قدرت برای تحقق تطبیق به مثابه فهمیدن برای دازاین، به نیاز قدرت برای تحقق تطبیق با هویتی عاریتی همگانی تبدیل می‌شود و فهم در حیطه تقلید گرفتار می‌ماند. این تقلید به گرایشی دامن می‌زند که «دازاین در حالی که کور شده است، همه امکان‌هایش را در خدمت گرایش می‌گذارد» (همان: ۲۵۷) و گرایش به سوی زیسته شدن است که جای کشش به سوی زیستن را می‌گیرد» (همان: ۲۵۷-۲۵۸).

در این قسمت به بررسی دازاین - انسان در قلمرو عمومی پرداخته شد و جایگاه آغازین انسان در خانواده، روند هم‌خیال‌سازی او با والدین به وسیله والدین و تبدیل انسان - دازاین کوچک به هویت موجود کمکی به معنای انسانی که هویت ممکن او غصب شده است، مد نظر قرار گرفت و افراطی‌گری در مقطع نوجوانی به عنوان شیوه اعمال قدرت با خواست به رسمیت شناخته شدن هویت ممکن مخلوق خود، شناسایی شد و به فرهنگ به مثابه بستر تشکیل هویت به عنوان تحدیدکننده‌ای دیگر در مسیر خلق آزادانه هویت ممکن و در عین حال ابزاری نیرومند برای تحقق هویت‌های ممکن مطابق با خود، به اجمال نظر شد. از سوی دیگر به دلیل ضرورت تخمین فاصله هویت موجود خود - قابل شناسایی برای دیگران - و هویت ممکن خود - قابل شناسایی برای

خود - به معنای تخمین میزان تحقق موفقیت و درک موقعیت، انسان - دازاین در شکل گرفتار و نیازمند دیگران به مثابه آیینه‌های نمایان‌کننده موقعیت او آشکار گردید. گرفتار به جهت آنکه دیگران - آیینه‌ها - تنها قادر به دیدن، بازنمایی، توجه و تحسین آن چیزهایی هستند که در دل مشغولی هر روزه و دایره ممکن آنها موجود است.

به عبارتی بهای استفاده از امکان دیده شدن در آیینه دیگران، چیزی شبیه دیگران بودن به معنای هم‌خیال آنها بودن است که این نیز به منزله تحدیدی دیگر در تقابل با خلق آزادانه هویت ممکن در ناحیه دید قرار گرفت. می‌توان گفت واکنش افراط‌گرایانه برای بازپس‌گیری هویت ممکن به مفهوم استقلال تعیین هویت ممکن آنگونه که خواست فرد است، در شرایط نیاز به دیده، شناسایی و تحسین شدن، سرکوب شده و ناخشنودی از تقلیل خواست به صورت چیزی شبیه دیگران بودن، در شکل ناخشنودی‌ها، خشم‌ها و... - در نخواستن چیزهایی که ناگزیر از خواستن است - در چارچوب قابل محاسبه سود و زیان هر روزه انسان - دازاین بروز و ظهور می‌یابد. این همه به معنای تحریف مسیر و روند فهم انسان است. اگر با مسامحه مجنون را دارای بی‌نظمی در مکانیزم فهم به معنای عدم مفصل‌بندی مناسب و بدون تضاد با پدیده‌های پیرامونی فرض کنیم و عاقل را صاحب مکانیزم فهم منسجم و بدون تضاد هستی‌شناختی و مجموعه باورها بدانیم، آدمی ناگزیر از هماهنگ کردن دانش، باورها و رفتار خود همواره در مرز جنون زیست می‌کند. با این توجه می‌توان در نظر آورد که تحریف روند فهم انسان - دازاین، به ورطه جنون کشاندن او است.

لویاتان - دازاین

بررسی هویت دولت از منظر این پژوهش این امکان را فراهم می‌آورد تا بررسی عملکرد دولت، بانی آشکاری دازاین در عرصه گسترده‌تر قدرت گردد. دولت چیزی جز ساختار سیستماتیک ایده‌ها نیست (Steinberger, 2004: 21). به عبارتی می‌توان گفت این ایده‌های ساختارمند انسانی در غیاب انسان تن به آشکارگی نمی‌دهد. دولت به عنوان اداره‌کننده امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دفاعی و فرهنگی یک نهاد است و هر نهاد، راه‌کاری انسانی برای دستیابی به هدف یا اهدافی است که از توانایی فرد خارج

است و پیش‌شرط لازم آن، هدف یا اهداف مشترک گروهی انسان است؛ گروهی که صرف نظر از تفاوت‌ها، ناگزیر باید هم‌خیال باشند. به تعبیر دیگر هر نهاد، وظیفه تحقق و تطبیق هویت موجود و ممکن هر فرد را به صورت جمعی دارد و این هماهنگی به طور طبیعی در مقابل خواست فردیت می‌ایستد و ایجاد این هماهنگی نیازمند نوعی مداخله در زیست افراد به معنای چگونگی فهم آنهاست. از نگاه ونت^۱، دولت به معنای یک موجودیت واقعی جمعی پیکروار است که می‌توانیم ویژگی‌های انسانی چون هویت، منافع و نیت‌مندی را به آن نسبت دهیم (ونت، ۱۳۹۲: ۳۱۲-۳۱۳).

نهاد دولت - ملت هم مشمول تمامی عوامل و مؤلفه‌های هویتی همچون هم‌دازایی‌های تشکیل‌دهنده آن، ناگزیر از تعیین مرزهای خود و کسب هویت است. برتران دو ژوونل^۲ هم در کتاب قدرت می‌گوید: «جنگ به عنوان یکی از فعالیت‌های دولت‌ها نمایان می‌شود که مربوط به ماهیت آنهاست» (آرنت، ۱۳۹۴: ۵۸). از سوی دیگر هر نهاد انسانی همچون دازاین در پی اهداف دست‌نیافته‌ای است که در طرح‌افکنی صاحبان آن تحقق می‌یابد و این تحقق اهداف متصور هنوز دست‌نیافته، هویت ممکن آن نهاد را شکل می‌دهد و دارای موجودیتی است از توانایی‌ها و ناتوانایی‌های پیدا و پنهان که از مقبولیت مطلق برخوردار نیست و هویت موجود، هر نهاد را که ناگزیر در چارچوب فرهنگی مشخص شکل گرفته است، مشمول زیستی تاریخمند و در پی آن دچار عارضه شتاب‌زدگی می‌سازد.

هر نهاد در تداخل خواست‌ها و طرح‌افکنی دیگر نهادها قرار دارد و معنا یافتن به واسطه یافتن معنا - حتی اگر تنها انباشت ثروت بدون اعتبار و قدرت لحاظ شود - در جهانیت سیال پدیده‌ها و روابط، آن را نیز همچون دازاین شتاب‌زده وامی‌دارد با بهره‌گیری هرچه بیشتر از قدرت در راه تطبیق هویت موجود با هویت ممکن خود، در تلاش برای فهم خودینه‌ترین امکان که خودش «نهاد» باشد، با برخوردی قطعیت‌خواه و سوپژکتیو - «چیزی که به اختیار سوژه است» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۹۴) - به امکان‌های

1. Alexander Wendt
2. Bertrand de Jouvenel

تشکیل‌دهنده خود به مثابه امکان‌های در دست در وهله نخست و امکان‌های فرادست مورد نیاز برای تحقق تطبیق هویت موجود و ممکن خود، ثبات بخشد.

قانون‌گذاری به منظور ایجاد نظم اجتماعی و... به مثابه ایجاد امکان «قدرت شبانی»^۱ (فوکو، ۱۳۸۹: ۴۱۶-۴۱۹)، باید اهم ثبات بخشیدن و هسته اصلی نهاد دولت را برای شناخت خودپنه‌ترین امکان - دولت - فراهم آورد. به گونه‌ای می‌توان آن را به تعبیر فروید از مکانیسم هویت کودک، که احساسات او را به شخص معین پیوند می‌دهد که مرحله نخست برای کودک به معنای بلع یا جذب خیالی دیگران در کالبد خویش است (اسون، ۱۳۹۴: ۴۰-۴۱) تشبیه کرد.

برای نهاد دولت - ملت این جذب و بلع خیالی، جذب و بلع ساکنان قلمرو در هویت ملی نمود می‌یابد. به عبارتی هویت ملی، هویت منتخب یک دولت است که به ساکنان یک قلمرو جغرافیایی خاص اطلاق می‌شود و نمایان می‌کند ربط و نسبت ساکنان درون مرزهای جغرافیایی یک دولت - ملت چیست. ارتباطی که میان مالیات‌دهندگان و تأمین‌کنندگان امنیت خلاصه نمی‌شود، زیرا گردشگران و تجار نیز مشمول تأمین امنیت و پرداخت مالیات می‌شوند. این مفصل‌بندی پیچیده میان دولت - ملت پیش از هر چیز پذیرش گونه‌ای از هویت را آشکار می‌کند؛ هویتی منتخب نظام - دولت که در شکل‌های مختلف آن، ملت سهم متفاوتی در تعریف آن هویت دارد. این هویت می‌تواند با طیفی از گسست اسطوره‌ای، تاریخی، قومی، نژادی، زبانی و... همراه باشد که در یک سوی طیف، حکومت‌های توتالیتر و در سوی دیگر مردم‌سالاری‌ها قرار می‌گیرند.

این هویت منتخب که به دلیل نوع شکل‌گیری مرزهای جغرافیایی هر کشور دارای قوام یکسان در تمامی گستره کشور نیست، وظیفه ایجاد تعریفی مشترک و یکسان از افراد و ایجاد عرق و علقه نسبت به یک جغرافیای خاص و به واسطه آن جغرافیا میان افراد به عنوان هم‌وطن را دارد. در واقع به معنای فهم مشترک و یکسان از یک واحد جغرافیایی اعتباری است و با نسبت دادن هویت فرد به یک مکان مشخص، گستره ممکن یا حیطه هویت ممکن را تحدید می‌کند. به عبارتی هویت ممکن گرفتار محدودیت‌های مکانی می‌شود. از این‌رو می‌توان مهاجرت را ناامیدی از تحقق تطبیق

هویت موجود و ممکنِ تحدیدشده در جغرافیای مشخص در نظر آورد. در نهایت این ایجاد عرق، فهم مشترک و اتحاد به معنای خواستِ واکنش سریع و هماهنگ است که وظیفه‌اش افزایش میزان اقتدار - اقتدار حامل اطاعت و احترام بی‌چون و چراست (آرنت، ۱۳۹۴: ۷۲) - در پرتو اتحاد بوده، به معنای واکنش سریع و هماهنگ بدون اندیشه برای حفظ مرکز - دولت - همچون واکنش‌های شرطی‌گریزی بدن دازاین است که آن را در برابر خطر حفظ می‌کند و این پروسه به معنای شناخت نیست و نباید تلقی شود، بلکه تعریف اجزای تشکیل‌دهنده بر اساس خواست است. دولت با تعریف ارائه‌شده، صاحب ملت خیالی می‌شود؛ ملتی که با هویت ملی تعریف شده، مطابق است. این امر بی‌شبهت به مرحله دوم رشد در اندیشه فروید نیست. به عبارتی کودک در پی آن خواهد بود که جانشینی خیالی در وجود خود و برای خود پیدا کند و تلاش برای تطبیق، با ابزار متفاوت پیگیری می‌گردد و اما در مرحله سوم مورد نظر، کودک به تقلید یکی از خصوصیات دیگران می‌پردازد (اسون، ۱۳۹۴: ۴۰-۴۱).

به عبارتی می‌توان گفت در این مرحله، دولت خود را در آینه دیگر دولت‌ها جست‌وجو می‌کند و نیاز به رسمیت شناخته شدن در جامعه جهانی و استفاده از قدرت مستتر در آن اولویت می‌یابد. همان‌گونه که انسان - دازاین با اطلاق نام‌های دوست‌من، مادر من و... سهم‌خواهی هویتی می‌کرد، نهادها نیز نسبت به دوستان و دشمنان خود بر اساس هم‌خیالی واکنش نشان می‌دهند. برای نهاد دولت، به رسمیت شناخته شدن و بهره‌مندی از قدرت اعتبار به معنای پذیرفتن و پذیرفته شدن در جامعه بین‌الملل است؛ پذیرشی که آثار آن در هسته اصلی نهاد دولت - قانون‌گذاری - و متعاقب آن هویت و در نهایت در هر هویت ملی بروز و ظهور می‌یابد. این شبیه‌سازی و به‌ویژه پروسه پذیرش فرهنگ جامعه جهانی را همچون جدال نوجوان برای به رسمیت شناخته شدن هویت ممکن مخلوق خود در خانواده و جامعه، در نظام‌های نوپا می‌توان با شفافیت بیشتری رصد کرد و حتی جنگ‌طلبی دولت‌ها را نیز می‌توان به شرایط آشفته نوجوان تشبیه کرد؛ شرایطی که می‌تواند مزمن شود.

با پذیرش نهاد دولت در جامعه جهانی، مبارزه هم‌خیال‌سازی در اشکال مختلف پیگیری می‌گردد. اتحادها، اتفاق‌ها، جنگ‌ها، صلح‌ها، وابستگی‌ها و همبستگی‌های

متقابل در پرتو «هم‌خیال‌سازی» صورت می‌پذیرد و در این جدال آینه‌های بزرگ - دولت‌ها - مردمان جهان‌شهر با هویت‌های از پیش تعیین‌شده الصاقی، خرده‌روایت‌های کم‌اهمیت «بی‌خیال» - که در آن بی‌اندیشه و فهم نیز مستتر است - فرض می‌شوند؛ هویت‌های ساخته‌شده کمکی که تنها در ضرورت‌هایی که نقش مؤلفه‌های قدرت را دارند به آنها مراجعه می‌شود.

از نگاه فوکو شکلی از قدرت اشخاص را تبدیل به سوژه می‌کند. سوژه دارای دو معنا است؛ تبدیل به سوژه دیگری شدن با کنترل جسمی و وابستگی و گره خوردن به هویت خود با وجدان و یا دانایی خود، که هر دو معانی، شکلی از اعمال قدرت و و در اختیار گرفتن را نشان می‌دهد (Foucault, 1982: 781).

از سوی دیگر دستیابی به هر هدفی نیازمند برنامه‌ریزی و تعیین استراتژی بلندمدت، جامع و فراگیر است. نهاد دولت نیز برای تعیین استراتژی خود نیازمند شناخت دقیق کنش‌ها و واکنش‌ها، شرایط و امکانات داخلی و خارجی است. اما شناخت دقیق هستنده‌های دائماً در تغییر، در مسیر تطبیق هویت موجود و ممکن، در جهانیت سیال و پیش‌بینی آنها در زیست طبیعی امری در حد ناممکن دشوار است. هر چند قوانین ملی، هویت ملی و هر آنچه مزین به این صفت می‌شود، به مثابه اقدامی برای هم‌خیال‌سازی، دامنه طرح‌افکنی دازاین را محدود می‌سازد، همچنان حیطة آزادی برای تفاوت و فردیت‌جویی ذاتی انسان برای تبیین مرزهای خود، فراخ‌تر از یک طرح‌افکنی واحد است. تنها به شرطی که افراد یک جامعه صاحب طرح‌افکنی واحد باشند، یا هم‌خیال‌های متحدالشکلی که در وضعیت‌های متفاوت موجود، خواست ممکن مشترک و یگانه‌ای را پی بگیرند، امکان پیش‌بینی کنش‌ها و واکنش‌ها و متعاقب آن، طراحی استراتژیک فراهم‌تر است. به عبارت دیگر شبان‌ها با ارائه تعریفی دقیق از هویت ممکن مطلوب، آخرین حیطة آزادی افراد را هدف می‌گیرند. این پروسه هم‌خیال‌سازی برای دستیابی به اهداف، به وسیله جنگ‌افزارهای قدرت نرم تا حد ممکن توسط رسانه‌ها یا به قول هانا آرنت، «باورآفرینان پنهان» (آرنت، ۱۳۹۴: ۵۳)، تبلیغات، آموزش و در صورت نیاز با استفاده از تشویق‌ها و گاه نیروی «قهری» در دو سطح داخلی و خارجی پی‌گرفته می‌شود. اهمیت شناخت دیگر دولت‌ها نیز عامل مقوم تلاش برای هم‌خیال‌سازی آنهاست و در دو جهت

هم‌خیال‌سازی نهاد دولت و مردم قلمرو آن نهاد با توجه به تأثیرات متقابل بر یکدیگر دنبال شده و از سوی دیگر هر آنچه مزین به صفت جهانی است، می‌تواند مقوم این هم‌خیال‌سازی در سطح جهانی باشد.

از دیدگاه مارکوزه^۱ در کتاب «انسان تک‌ساحتی»، تفکر به سوی آزادی گرفتار وسایل ارتباط جمعی شده است. خواست، میل و آرزوی انسان امروز به واسطه فریب‌کاری وسایل ارتباط جمعی و تبلیغات، تجویز و تحمیل شده و ذهن او مسخ این خدعه می‌پندارد که آزادانه زندگی می‌کند؛ در صورتی که آنچه افراد نیاز می‌پندارند و یا تصویری که از خوشی، آسودگی، دوست یا دشمن دارند، توسط بنگاه‌های تبلیغاتی به آنها القا شده و در میان شباهت‌های صوری عمومی، از خود بیگانه زیست می‌کنند (مارکوزه، ۱۳۶۲: ۴۰-۴۵).

گرایش دازاین به سقوط در میانگی، هم‌خیالی و مسخ را عالم‌گیر می‌سازد. «دازاین نه فقط گرایش دارد که در جهانش که در آن است، سقوط کند و خودش را در پرتو نوری که از همین جهان می‌تابد تعبیر کند، بلکه در همان حال به سنتی که آن را کمابیش آشکارا درک می‌کند نیز تسلیم شود. این سنت او را از رهبری [زندگی] خویش، چه در پرسیدن و چه در برگزیدن، خلاص می‌کند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۹-۳۰).

در این گام تلاش شد چگونگی پروسه هم‌خیال‌سازی توسط «نهادها» یا برساخته‌های انسان - دازاین، امکان توجه و زمینه رویکرد کلان به موضوع را فراهم آورد تا در پرتو آن بتوان متصور شد که برساخته‌های انسانی نیز از مکانیزم فهم انسان - موجود، ممکن - تبعیت کرده، مستثنی نیستند. هست‌نهادها نیز به واسطه انسان، تاریخمند و در بستر یک فرهنگ، شتاب‌زده و به مثابه امکان - ابزار تجمع قدرت برای تطبیق هویت موجود و ممکن گروهی بوده، این هست به واسطه تحریف و تغییر هویت تشکیل‌دهندگان آن در جهت متحدالشکل کردن آنها قوام می‌یابد. همچنین تبلیغات و آموزش‌ها با تعیین هدف اندیشه‌ورزی، تعیین عملکرد و الصاق نسبت‌ها، به دلیل سهم‌خواهی هویتی مستتر در آنها می‌تواند عوارضی در مکانیزم فهم دازاین، با تحریف و تغییر هویت موجود و ممکن به جا گذاشته و سامان‌بندی دستگاه فهم دازاین و سرچشمه انگیزه حیات او را دچار اختلال کند. اما این همه به معنای خواست آنا‌رشی نیست؛ بلکه تنها توجه دادن به

1. Herbert Marcuse

عوارض تحدید و تعریف هویت بوده تا بتوان به میزان مجاز و ضروری این تحدیدها دست یافت.

لویاتان - هم‌لویاتانی

این هم‌خیال‌سازی انسان در خانواده، جامعه، فرهنگ و نهاد دولت خلاصه نمی‌شود. هر نهاد انسانی در ابعاد خود کمابیش به میزان تمرکز قدرت چنین نقشی را ایفا می‌کند. برای بررسی هم‌خیال‌سازی در بعد اقتصادی می‌توان شرکت‌های فراملیتی را مورد توجه قرار داد. شرکت‌های فراملیتی که «به مثابه کارگزاران اصلی جهانی شدن» (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۲۸۴) انتظار می‌رود با ایجاد وابستگی متقابل برای جهانی شدن در راستای «صلح پایدار» (ر.ک: Kant, 1917) گامی بلند باشند، بر خلاف شرکت‌های ملی که سرنوشتی گره‌خورده به اقتصاد یک کشور دارند و تحت تأثیر موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای و همچنین ترفندهای مالی بازار ارز شناور هستند، در شرایطی که سرمایه‌گذاری خارجی به عنوان نشانه اقتصاد سالم به اولویت دولت‌ها درآمده است، با استفاده از برون‌بوم و بهشت مالیاتی^(۳)، تریمز (موافقت‌نامه ضوابط تجاری سرمایه‌گذاری) و با توجه به نیازهای خود، کارگران یا مواد اولیه در دسترس و حفظ اسرار بانکی، جغرافیای خود را انتخاب می‌کنند.

به بیان گریفیتس تنها «۶۰۰ شرکت چندملیتی بزرگ... روی هم بیش از ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان» (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۶۵) را به خود اختصاص داده‌اند. با توجه به گزارش توسعه انسانی (۱۹۹۰) سازمان ملل متحد و محدودیت دامنه مردم‌سالاری ناشی از توسعه (همان: ۳۲۸)، تشدید نابرابری ثروت و خدمات جهانی و فقر برای اقتصادهای در حال توسعه ارمغان این شرکت‌ها قلمداد می‌شود. با توجه به اینکه «خشونت ساختاری» (همان: ۴۷۴) می‌تواند مستتر در اقتصاد به یک جامعه تحمیل شده، مانع پرورش شخصیت، خودشکوفایی و پاسخ مناسب به نیازهای روان‌شناختی، بوم‌شناختی، اقتصادی و معنوی افراد آن جامعه شود، خشونت ساختاری را می‌توان ارمغان این شرکت‌ها دانست. این شرکت‌ها نیز همچون دولت‌ها، قوانین داخلی خود را تدوین می‌کنند، کیفرها و پاداش‌هایی تعیین کرده، برای پیگیری خواست‌ها، آرمان‌ها و

1. Perpetual Peace

طرح‌افکنی هویت خود دیپلمات‌هایی را آموزش می‌دهند و در راستای اعتلا و ارتقای پرچم و نشان در قلمرو سرزمینی فراملیتی خود، به سیاست‌گذاری - هر چند به ظاهر تنها اقتصادی - می‌پردازند.

فراملیتی‌ها نیز ناگزیر از برنامه‌ریزی‌های کلان برای تطبیق هویتی خود هستند و شناخت سرزمینی فراملیتی با مؤلفه‌های هویتی گوناگون، در حد ناممکن در شتاب‌زدگی تاریخ‌مندان دشوار است. از همین‌رو با ثروت و سرمایه و به کارگیری جنگ‌افزارهای قدرت نرم با توجه به دیپلماسی عمومی، به دخالت در تعریف هویت‌های ممکن و هم‌خیال‌سازی در سطح جهانی روی می‌آورند. «دیپلماسی عمومی را می‌توان حاصل سازگاری و انطباق میان اقدامات بازیگران دولتی و غیر دولتی، ارزش‌های سیاست خارجی و اولویت دولت دانست» (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸). دزاین در سقوط و میانگی، جهان آرزومندی خود را مطابق با ارزش‌هایی می‌سازد که به واسطه تبلیغات اغواگر دولت‌ها و نهادهای گوناگون، در گرایش عمومی و سنتی که او را از رهبری خویش، چه در پرسیدن و چه در برگزیدن خلاص می‌کند، القا شده است.

تیمارداری بیماری

این تهاجم همه‌جانبه هدفمند و هوشمند تلبیس‌شده به ماهیت دزاین برای هم‌خیال‌سازی، مقوم «کسان»^۱ و نابودکننده تفاوت‌ها و مرزهای فردیت، منجر به نوعی زیست مضطرب شتاب‌زده می‌شود. اضطرابی نه به واسطه‌گزینش‌ها برای فهم زندگی، بلکه اضطرابی که حاصل از رقابت همگانی ساخت زندگی بر اساس طرح‌های از پیش تعیین و تحمیل شده در محدودیت نامشخص است. همگانی به معنای یکسان‌گشتن خواست‌ها و هویت‌های ممکن، فارغ از مطابقت خواست‌ها و نیازها، شرایط، امکانات و محیط به مثابه امکان - ابزار تحقق هدف به رقابتی دامن زده است که هر فرد با امکان - ابزار متفاوت ناگزیر از رقابت با تمام بشریت به دلیل تشابه هویت‌های ممکن گشته است. این نوع زندگی را می‌توان «زیست گلخانه‌ای» نامید.

طرح‌افکنی دزاین، جای خود را به رقابت برای پیگیری آرزوهای از پیش تعیین‌شده

زیر سقف کوتاه گلخانه داده است. این گرایش دازاین که او را از زیستن محروم ساخته و به شکل زیسته شدن ادامه می‌دهد، در عمومیت دایره خواست هر فرد در تشابه حداکثری با دیگر افراد قرار داشته، به همین واسطه، کمابیش هیچ‌کس خارج از محدوده رقابت فرد نیست. ساکنان هم‌خیال زمین که امکانات یکدیگر را ربه‌ده‌اند، تحت شرایط نیاز و اجبار، «کین‌توزانه» (ر.ک: شلر، ۱۳۹۲) برای تحصیل برتری در نظام ارزشی تعریف‌شده، تنها واکنش می‌کنند و به اعتقاد مانفرد اس. فرینگز^۱، «همه احساس‌های مربوط به کین‌توزی مستلزم کنش‌های بین‌الذنهانی فعالانه یا منفعلانه «مقایسه کردن» خود با دیگران‌اند؛ خاصه با آنانی که احساس کین‌توزی ندارند» (همان: ۲۶). این رقابت، شتاب‌زدگی به واسطه مرگ را تشدید کرده، هر فرد در آن رباينده خواست‌های افراد دیگر قلمداد می‌شود.

اگر با رابرت مرتن^۲ همدل باشیم که اعتقاد دارد «جوامع صنعتی جدید بر توفیقات مادی در زندگی تأکید دارند» (صدیق سروسناتی، ۱۳۸۷: ۴۴) و بپذیریم که این امر پارادیم عصر حاضر است، می‌توان این زیست گلخانه‌ای را به یک کشتی دزدان دریایی تشبیه کرد که با هدف کسب ثروت در شکل سازمانی و قانونمند و حتی دارای نوعی دموکراسی - ملوانان حق داشتند در تصمیمی جمعی ناخدا را به جزیره‌ای تبعید کنند - در یک کشتی می‌زیستند و عوارض اینگونه از زیست را مورد شناسایی قرار داد.

در مقیاس کوچک، در اشکال مختلف زندگی سازمانی و نظام‌مند همچون گروه‌های نظامی و... به دلیل تهاجم شدید به هویت و فردیت افراد، تعیین اهداف، تعریف روش مجاز و صحیح دستیابی به هدف و شکل مورد قبول ارتباط با افراد و...، غالب نشانه‌های افراطی‌گری را همچون خشونت‌های گفتاری و رفتاری، ساده‌انگاری، قطعیت‌خواهی، جهان‌بینی سیاه و سفید، ادعای تفوق اخلاقی نسبت به دیگران، برهان‌های نابسنده برای ادعاها، برچسب و انگ زدن به دیگران، شرانگاری مخالفان و منتقدان، استدلال و برهان با توسل به ارباب، دفاع از استانداردها و الگوهای دوگانه، ترور شخصیت، شناسایی هویت خود بر اساس هویت دشمنان و تمایل به تعریف هویت گروهی (ر.ک: Wilcox, 1987)

1. Manfred S. Frings
2. Robert Merton

می‌توان مشاهده کرد.

به نظر بدیهی می‌رسد هرچه شکل زندگی گلخانه‌ای بشر تقویت شود، ویژگی‌های افراطی‌گری با شدت و حدت بیشتری نمایان می‌شود و نیاز به مصرف الکل، مخدرها، داروهای مخدر و قانونی لحاظ کردن گونه‌هایی از مخدرها افزایش می‌یابد و حتی می‌توان در این راستا به برخی سازمان‌های به شدت نظام‌مند که هویت و فردیت افراد در آن بازتعریف می‌شود، اشاره کرد.

در این نوع از زیست، شتاب‌زدگی، انقلابی‌گری و خواست تغییرهای بنیادی فوری بدون در نظر گرفتن تبعات آن در جریان است و حل هر مشکل در تعارض با مسائل دیگر، خود به مشکل جدید و جدی‌تری تبدیل می‌شود. اگر بپذیریم به دلیل کمابیش همگانی بودن واکنش انقلابی نوجوانان به شرایط، محیط و امکانات، واکنش طبیعی دازاین به اختلال در فهم خود یک مسئله هویتی است، افزایش افراطی‌گری در گستره زندگی بشر به دلیل هجوم همه‌جانبه به هویت او فهم‌پذیر می‌گردد. این تهاجم به دازاین که «خودش را به طریقی و با نوعی آشکاری در هستنش فهم می‌کند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۷)، تنها هجوم به هویت به منزله ابزار شناسایی و یا پیش‌بینی و... نیست، بلکه باید حمله به معنا یافتگی، فهم و تعبیر دازاین که «همیشه خودش را... بر پایه یک امکان خودش که خودش باشد یا خودش نباشد» می‌فهمد (همان: ۱۸) قلمداد کرد. این جنگ علیه نوع آشکاری هستنده‌ای است که هستنش را از طریق آشکاری فهم می‌کند و هم‌خیال‌سازی را می‌توان پروسه‌ای دانست که تعریف از پیش تعیین شده سودجویانه‌ای را جایگزین فهم دازاین از خودینه‌ترین امکان و زندگی‌اش می‌کند و فرآیند آن «بیگانگی» است.

زیست زیر سقف کوتاه گلخانه، نابودی فردیت و شرکت در رقابتی سخت که تنها در چارچوب همان رقابت معنادار است، همچون تمامی مسابقات برساخته انسانی و حتی پیروزی و استقرار در رؤیا که نیازمند کسب است و نه فهم، نه تنها نمی‌تواند پاسخی محصل برای هستنده‌ای که فهم‌کنان هست باشد، بلکه می‌توان آن را مقوم پوچی و بیگانگی دانست. در این رقابت، بازندگان بر اساس توانستن‌ها و ناتوانستن‌ها و دارایی و نادارایی محاسبه نمی‌شوند. توانایی اقتصادی، فرهنگی و... افراد بر اساس نیازهای آنها و

یا حتی فاصله با خط پیروزی ملاک نیست، بلکه بازندگان بر اساس دریافت و قضاوت خود و در انعکاس آئینه‌های همبود ارزیابی می‌شوند. در این زیسته شدن که هدف، تطبیق هویت موجود با هویت ممکن «عاریتی» و عمومی است، «عمومیت همه چیز را تاریک می‌کند و آنچه را که بدین‌گونه پوشانده شده است، به عنوان چیزی آشنا و دسترس‌پذیر برای همگان قلمداد می‌کند» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۷۱) و این ناآشنایی پوشیده جهان که تلبیس آشنا شده است، در حاضرسازی منتظرانه حضور دارد.

به تعریف هایدگر، حاضرسازی منتظرانه «حساب نکردن روی... وجهی از به حساب آوردن چیزی است که نمی‌توان آن را در چنگ نگاه داشت. چنین چیزی فراموش نمی‌شود، بلکه به گونه‌ای نگاه داشته می‌شود که دقیقاً در نامناسب بودگی‌اش دردستی باقی می‌ماند» (همان: ۴۴۷).

به عبارت دیگر آنچه را آلبر کامو^۱ به مثابه «بیگانگی با جهان» (ر.ک: Camus, 2012) می‌نامد، یا امر عبث، که انسان را وامی‌دارد با مهم‌ترین پرسش فلسفی‌اش، اینکه آیا زندگی ارزش تحمل رنج زیستن را دارد، مواجهه شود (ر.ک: Camus, 2000)، در زیست گلخانه‌ای در «حاضرسازی منتظرانه» دوشادوش دازاین در زیسته‌شدن حاضر است؛ آنچه از نگاه هانا آرنه، «بی‌ریشه شدن» (ر.ک: Arendt, 1973) نام گرفته است. از نگاه کامو تا زمانی که می‌توانیم جهان را حتی با دلایل بد برای خود تفسیر کنیم، جهان آشناست و در لحظاتی که فهم جهان دچار اختلال می‌شود، جهان بیگانه، سرد و تاریک می‌گردد و خودکشی پاسخ به بازماندگی از فهم جهان است (ر.ک: Camus, 2000).

به عبارت دیگر هم‌خیال‌سازی با جایگزینی هویتی عاریتی و ایجاد رقابتی که تنها در خود معنادار است، در فهم دازاین اختلال ایجاد می‌کند و او را به مرز عدم هرگونه تعلق به جهانیت جهان، بیگانگی می‌کشاند. دازاین گمشده تنها در آرزومندی زیست دارد، «آرزوکردن تغییر وجهی اگزیستانسیال از خود - فرافکنی فهمنده‌ای است که در پرتاب‌شدگی سقوط کرده، منحصرأً به خیال‌بافی درباره امکان‌هایش بسنده کند. این خیال‌بافی امکان‌ها را مسدود می‌کند: آنچه در خیال‌بافی آرزومندان «آنجا» است، به

1. Albert Camus

«جهان واقعی» تبدیل می‌شود (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۵۷).

دازاین بیگانه با خودینه‌ترین امکان خود، با احساس بازماندگی از تطبیق هویت موجود با هویت ممکن عاریتی، در مرگ فردیت و رقابت کین‌توزانه، اگر از انقلاب ساخت هویت و کسب استقلال ناامید شود، می‌تواند به خیل بیماران بیماری شایع قرن «افسردگی» یا خیل مصرف‌کنندگان مخدرها بپیوندد؛ یا هست خود را در چیزی از چیزها چون خوراک، پوشاک، روابط جنسی، ورزش، دانش و... برای گریختن از پاسخ بازماندگان به امر عبث - خودکشی - تقلیل دهد؛ یا می‌تواند در حرکتی افراطی خودکشی را به مثابه انتقام از خودینه‌ترین مقصر بودن - خود - یا انتقام از ربایندگان امکان‌های بودنش برگزیند. انتقام از دیگران نیز سطحی از انتقام از خود را مستتر دارد و به منزله قبول کاستی خود و تبعات آنچه در اشکال مجازات و... بروز می‌کند است. به تعبیر دیگر، دازاین ناتوان در فهم خویش، در گرایش به فهم ترک خویش زیست می‌کند. «خودینه‌ترین امکان ناوابسته، پیشی‌ناگرفتنی است. هستن به سوی این امکان به دازاین مجال می‌دهد بفهمد که ترک خویش به مثابه نهایی‌ترین امکان اگریستانس پیش روی او ایستاده است [یا عاجل است]» (همان: ۳۳۸-۳۳۹).

در چنین شرایطی، دازاین آماده برای کشتن و کشته شدن می‌تواند قربانی خود یا نحله‌های فکری یا کسانی باشد که حتی با نظام‌های فکری توهمی و غیر عقلانی قادرند علت بیگانگی او را به شخص یا گروهی با عنوان دشمن نسبت دهند و با ترسیم هویت ممکن جعلی دیگری، راه رسیدن به آن را در جلیقه انفجاری گروه‌های افراطی خلاصه کند یا در این وضع، دازاین می‌تواند گرفتار گروه‌های کوچک کوچه و خیابان با هویت تحمیلی دیگری که می‌پندارد انتخاب اوست، زیست کند یا به عنوان قربانی خدایان در زندگی باستانی بشری جلوه‌گر شده یا خلبان رهاکننده بمب اتمی بر فراز شهری یا خلبان کامی‌کازه باشد، یا در همسایگی ما در خشم و انقلاب فروخورده غرق شده، همسر و کودک خویش را به قتل برساند، قاتل کودکان دبستانی شود یا مهاجران را گلوله‌باران کند.

نتیجه‌گیری

برای پاسخ به این پرسش که نقش قدرت و افراطی‌گری در خلق هویت انسانی

چیست، با تکیه بر این فرضیه که افراطی‌گری به عنوان یکی از شیوه‌های اعمال قدرت، واکنش فرد یا افراد منقاد قدرت در جهت بازپس‌گیری هویت خویش است، بررسی مجدد شخصیت، هویت و ماهیت انسان - دازاین منجر به توسع تعریف هویت انسان در اشکال «هویت موجود» و «هویت ممکن» گردید و مؤلفه‌های هر هویت در حیطه موجود و ممکن، هم‌پوشانی و چگونگی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر کدام بر یکدیگر در حوصله مقاله شناسایی شد.

به عبارتی می‌توان گفت شاخص‌های دستگاه فهم دازاین در دو بخش هویت موجود و هویت ممکن و مؤلفه‌های آنها حصر گردید. از این منظر، روند فهم در تلاش برای تطبیق این دو هویت در پی خواست بنیادی نسبت دادن فهم به آنچه می‌فهمد و شناخت خود به مثابه فهمنده، روند ترجمه‌باشندگی است و هر چیز بر پایه این دو هویت در وجه سلب یا ایجاب فهم می‌گردد. از همین‌رو ضرورت تطبیق این دو هویت بر پایه نیاز پاسخ به پرسش‌های هویتی «چه هستیم، که هستیم و چگونه هستیم؟» در زیست دازاین که بر پایه یک امکان که خودش باشد یا نباشد می‌فهمد و می‌تواند به خود بگوید «بشو» آنچه «هستی»، مشخص گردید. هویت انسان نه به منزله ابزار شناسایی یا طبقه‌بندی و غیره، بلکه به مثابه فرآیند فهم دازاین که بر پایه اگزستانسش و نوعی آشکاری در هستنش فهم می‌کند، مورد بررسی قرار گرفت.

در ادامه، هر امکان در ناحیه دازاین به مثابه امکان - ابزار قدرت (قدرت برای...) مورد توجه واقع شد و نیاز به قدرت به منزله سوخت برای پیمایش روند تطبیق هویت‌های موجود و ممکن، به منزله فهم فهم خود و پیرامون شناسایی شد. نقش قدرت در هستن - توانستن دازاین یا تطبیق هویت موجود با هویت ممکن در مجال فهم، یا محدودیت نامشخص زیست او به واسطه مرگ برای به کارگیری امکان‌ها مشخص شد و اضطراب انتخاب انتخاب و شتاب‌زدگی در سیالیت جهان به مثابه قطعیت‌خواهی و سایر صفات افراط‌گرایی مستتر در آن، ریشه‌های خود را نمایان کرد.

به عبارتی خواست تغییر موجود و تبدیل آن به یکی از ممکن‌ها در شیوه شتاب‌زده به کارگیری قدرت و برخورد سوپژکتیو و قطعیت‌خواهی به واسطه مجال محدود نامشخص زندگی، در دامنه دید قرار گرفت. در این شتاب‌زدگی برای تطبیق هویت‌ها در

تداخل خواست دیگر همبدها، تمایل دازاین برای امکان - ابزارسازی دیگران یا تبدیل آنان به هویت‌های موجود کمکی در جهت تطبیق هویت موجود و هویت ممکن خود، پروسه‌ای را بر ملا کرد که آن را «هم‌خیال‌سازی» نامیدیم و شرایطی در زیست او مورد توجه قرار گرفت که دازاین هویت‌جو، در مواجهه با هویت موجود کمکی بودن، به گونه‌ای واکنشی به افراطی‌گری به منزله ضرورت یافتن راهی برای پاسخ به پرسش‌های هویتی خود روی می‌آورد.

همچنین برای تشخیص میزان و چگونگی هجمه «هم‌خیال‌سازی» به هویت دازاین در جهان امروز، هم‌خیال‌سازی در خانواده، جامعه، فرهنگ، اقتصاد و سیاست به اجمال بررسی و عوارض زیست دازاین در جهان امروز در «بیگانگی» خلاصه گردید و آشکار شد که به دلیل نیاز به برنامه‌ریزی برای دستیابی به هدف - آنچه در ممکن است - و ضرورت امکان‌سنجی و پیش‌بینی امکان - ابزار در راستای تحقق هدف، در اشکال دانسته یا نادانسته در سطوح متفاوت از فرد تا...، تلاش برای تغییر، تحریف، تعیین و تثبیت هدف انسان - دازاین به منظور قابل پیش‌بینی و محاسبه گشتن یا هم‌خیال‌سازی او در جریان است و همچنین رصد شد که برای تحقق این امر، از ابزار انضباطی تا نام‌گذاری در اشکال سخت و نرم استفاده می‌شود. این همسان‌سازی هویت‌های ممکن که به معنای بی‌فردیتی است، می‌تواند در مقابل خلاقیت و نوآوری ایستاده، زیست‌بوم را به میدان رقابتی تبدیل کند که آن رقابت، شتاب‌زدگی به واسطه مرگ را تشدید می‌کند و تشدید شتاب‌زدگی به معنای به کارگیری امکان - ابزار قدرت در شکل شتاب‌زده‌تر، قطعیت‌خواه‌تر و...، بنیاد افراطی‌گری است.

به عبارت دیگر فهم انسان از خود و جهان به واسطه فرافکنی و آشکارسازی، پروسه‌ای هویت‌ساز است و اختلال در این پروسه که «هم‌خیال‌سازی» نام گرفت، باعث بروز افراطی‌گری می‌گردد. هر چند افراطی‌گری می‌تواند به واسطه معادله سود و زیان و بهره‌مندی از قدرت با تقلیل خواست و انحراف فهم کمابیش پوشیده بماند، در شرایط بحران هویتی و بیگانگی انسان در جهان امروز، افراطی‌گری هر آینه می‌تواند در شکل انتقام‌جویانه بروز کند و نباید به گروه‌های افراط‌گرا به عنوان تربیت‌کنندگان افراط‌گرا

توجه شود، بلکه باید تنها به عنوان متمرکزکنندگان افراط‌گرایان مد نظر قرار گیرند؛ زیرا کارخانه تولید افراط‌گرا، نحوه زیست‌تحمیلی انسان کنونی است. بدیهی است مفهوم «هم‌خیال‌سازی» در این پژوهش به مثابه رویکردی نظری، برای خروج از حد توصیف و رسیدن به سطحی هنجارساز در تقابل با ناهنجارسازی‌های محصول خود، نیازمند پیمودن مسیر طولانی و جزءنگر در تمامی ابعاد زیست‌انسان و تعیین میزان، چگونگی و دامنه تخریب در حوزه‌های گوناگون است. به باور نویسندگان این مقاله تا زمانی که بشر بر شیوه زیست‌کنونی اصرار می‌ورزد، افراطی‌گری در اشکال شناخته و ناشناخته گسترش می‌یابد. هر چند این نگاه نباید به منزله نادیده گرفتن ارزش‌ها و محاسن زیست‌کنونی تلقی شود، همان‌گونه که امروز ادراکی مناسب‌تر نسبت به محیط‌زیست و تبعات آسیب به آن حاصل شده است، شاید هنگام آن رسیده باشد که به زیست‌انسان در ناحیه انسان توجه و احترام بیشتری گذاشته شود و حق ذاتی دزاین، توسعه‌یافته‌تر از حقوق بشر کنونی بازتعریف گردد؛ به‌گونه‌ای که بتواند حجم هجوم به حوزه فهم انسان را به بهانه‌های اقتصاد، سیاست، امنیت و فرهنگ در حد ممکن کاهش دهد.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۸۷.
۲. با مرحله آیینی طرح‌شده در نظریه لکان مترادف نیست.
۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک: گریفیتس، ۱۳۹۰: ۲۱۸-۲۱۹.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۹۴) خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۹۳) تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ، تهران، آگه.
- اسون، پل لوران (۱۳۹۴) واژگان فروید، ترجمه کرامت موللی، تهران، نی.
- بیرو، آلن (۱۳۸۰) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
- ژیژک، اسلاوی (۱۳۹۶) خشونت (پنج نگاه زیرچشمی)، ترجمه علی‌رضا پاکنهاد، تهران، نی.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۵) هویت و خشونت، توهم تقدیر، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، پایان.
- شله، ماکس (۱۳۹۲) کین‌توزی، ترجمه جواد گنجی و صالح نجفی، تهران، ثالث.
- شولتز، دوان. پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۹۴) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.
- صدیق سروسستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۷) آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، سمت.
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۶) «عوامل روان‌شناختی و شخصیتی افراد در شکل‌گیری پدیده افراط‌گرایی و خشونت‌طلبی (مطالعه موردی: گروهک تروریستی داعش)»، مجله تخصصی علوم اسلامی، فقه، فلسفه و الهیات، شماره ۲۵، جلد ۱.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۱) درباره هایک، تهران، نگاه معاصر.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹) تئاتر فلسفه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی.
- (۱۳۹۶) مراقبت و تنبیه، تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی.
- فیرحی، داوود (۱۳۹۲) «افراط‌گرایی و تقابل شیعه- سنی چالش پیش روی جهان اسلام»، دیپلماسی ایرانی (میزگرد)، قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1916356>
- (۱۳۹۳) «همایش اعتدال و افراط، ایران در منطقه»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه (سخنرانی)، قابل دسترس در: <http://demo.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/2458.aspx>
- کلرو، ژان پیر (۱۳۹۴) واژگان لکان، ترجمه کرامت موللی، تهران، نی.
- گریفتیس، مارتین (۱۳۹۰) دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی.
- گنجی، حمزه و مهدی گنجی (۱۳۹۳) نظریه‌های شخصیت، تهران، ساوالان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) تجدد و تشخص، جامعه و هویت در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.
- لاک، جان (۱۳۹۲) رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نی.

مارکوزه، هربرت (۱۳۶۲) انسان تک‌ساحتی، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر.
موللی، کرامت (۱۳۹۳) مبانی روان‌کاوی فروید - لکان، تهران، نی.
نبوی، عبدالامیر (۱۳۹۳) «همایش اعتدال و افراط، ایران در منطقه»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه (سخنرانی)، قابل دسترس در:
<http://demo.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/2458.aspx>
نصری، قدیر (۱۳۹۴ الف) «افسانه دفن خشونت»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، قابل دسترس در: <http://www.cmess.ir/Page/View/137/137>
----- (۱۳۹۴ ب) «جهل مقدس»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، قابل دسترس در:
<https://www.cmess.ir/Page/View/117/117>
ونت، الکساندر (۱۳۹۲) نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
هادیان، ناصر و افسانه احدی (۱۳۸۸) «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره ۳، صص ۸۵-۱۱۷.
هایدگر، مارتین (۱۳۹۳) هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی.
هومر، شون (۱۳۸۸) ژاک لاکان، ترجمه محمدعلی جعفری و سید ابراهیم طاهایی، تهران، ققنوس.
هیندس، باری (۱۳۹۰) گفتارهای قدرت، از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، شیرازه.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۴) انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن، ترجمه محمود به‌فروزی، تهران، جامی.

- Arendt, Hannah (1973) *The Origins of Totalitarianism*, Harvest Books.
Camus, Albert (2000) *Myth of Sisyphus*, Translated by Justin O'Brien, Penguin Classics.
----- (2012) *The Stranger*, Translated by Matthew Ward, New York, Vintage Books.
Foucault, Michel (1987) *The ethic of care for the self as a practice of freedom, an interview with michel foucault on January 20, 1984*. Translated by J. D. Gauthier, S.J. *Philosophy Social Criticism*, Volume 12, issue 2-3, pp.112-131. Available at: <https://static1.squarespace.com/static/57472ded62cd94c83384aab3/t/5822369059cc68997103274c/1478637201626>
----- (1982) *The Subject and Power*, *Critical Inquiry*, Vol. 8, No. 4, pp. 777-795. Available at: <http://www.unisa.edu.au/Global/EASS/HRI/foucault-the-subject-and-power.pdf>
Giddens, Anthony (1984) *The Constitution of Society, outline of the theory of structuration*, University of California Press.
Kant, Immanuel (1917) *Perpetual Peace, A Philosophical Essay*, translated with Introduction and Notes by M. Campbell Smith, with a Preface by L. Latta, London, George Allen and Unwin.

- Saussure, Ferdinand (2011) Course in General Linguistics, Translated by Wade Baskin, Edited by Perry Meisel and Haun Saussy, Columbia University Press.
- Skocpol, Theda (1979) States and Social Revolutions, Cambridge, Cambridge University Press.
- Steinberger, Peter J. (2004) The Idea of the state, Cambridge, Cambridge University Press.
- Wilcox, Laird (1987) What is political «extremism»? , voluntaryist, issue 27. Available at: [http://voluntaryist.com/articles/issue27/what is political extremism/#.WdkKIVuCypo](http://voluntaryist.com/articles/issue27/what_is_political_extremism/#.WdkKIVuCypo).

